

روش درست نوشتن فارسی

برای استفاده دانش آموزان دبیرستانها

و دانش‌آموزان متفرقه سوم و پنجم متوسطه

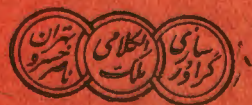
تألیف

سید محسن خلیق رضوی

تحت چاپ محفوظ و مخصوص

کتابفروشی حاج محمد علی علمی

مهر ماه ۱۳۳۰



چاپ اول





قار
م

٣

٢

٢

اسکن شد

روش درست نوشتن فارسی

برای استفاده دانش آموزان دبیرستانها

و دانش‌آموزان متفرقه سوم و پنجم متوسطه

تألیف

سید محسن خلیق رضوی

حق چاپ محفوظ و مخصوص

کتابفروشی حاج محمد علی علمی

مهر ماه ۱۳۳۰



افادۀ مرام بنام خدای یکتا

چون جمع کثیری از داوطلبان متفرقه امتحان سال سوم و پنجم متوسطه کراراً به بنده مراجعه و خواهش کردند که در قسمت اطلاع‌رسانی فارسی و قرأت و تجزیه و ترکیب حمل عربی راه آسان و علی‌بدیشان بنمایم و با اصطلاح گریزی از کار مشکل آنان بکشایم بدین جهت در سال تحصیلی سال ۱۳۲۹ ر ۳۰ بتأیید خدای تعالی تألیف یک دوره قواعد صرف و نحو و یک جلد خودآموز یاراه‌سنمای دانش‌آموز را به تجزیه و ترکیب عبارات عربی اقدام کردم که بحدّ مورد توجه و استفاده علاقه‌مندان قرار گرفت .

لذا در ضمن اظهار تشکر از دوات محترمی که در طبع و نشر و تدریس آنها بنده را تشویق و ترغیب فرمودند امسال بتدوین و تألیف این کتاب (روش درست نوشتن فارسی) اقدام نموده و این هدیه ناچیز را به جامعه دانش‌آموزان دوره اول و دوم پرتاب نمودم و مخصوصاً داوطلبان متفرقه که بیشتر از سایر امتحان‌دهندگان بدین سبک و روش نیازمند اند اهدا میکنم و از خدای دانا و توانا توفیق تکمیل و طایف و تکالیف خود را در این زمینه خواهم و چنانکه در همه مؤلفات خویش تذکار داده‌ام هرگونه انتقاد و راهنمایی بجا و مفید را بجان دل خریدار و در اجرا آن با اظهار تشکر و امتنان

حاضر و کوشایم
سید محسن خلیق رضوی

تذکار چند نکته قابل توجه

(۱) چون کار آردا و طلبان امتحان نهائی (سوم و پنجم متوسطه) خواہش کردند که برای آنها دیکته مائی شبیه دیکته مائی امتحانی گفته شود و معمولاً دیکته مائی خوردار و شهریور ماه داوطلبان سال سوم متوسطه از متن کتاب قرائت سال سوم دولتی و برای داوطلبان سال پنجم متوسطه از متن کتاب کلیله و دمنه انتخاب میشود بهتر است که داوطلبان هر قسمت کتاب قرائتی کلاس خود را بدقت بخوانند و املار و معنی لغات مشکل آرا بخاطر بسیارند پس اگر ما برای انجام تقاضای درخواست کنندگان چنین عبارات آن وقت را در اینجا تکرار میگردیم توضیح واضحی داده و تحمیل حاصلی کرده بودیم و لذا بهتر است دانستیم که لغات مورد استعمال در دیکته مائی نهائی را در عباراتی ساده تر و مناسبتر بگنجیم تا هم ابتکاری بخرج داده و هم بانشار داوطلبان ملکی کرده باشیم

(۲) اگر ما در این کتاب بجای کلمه (دیکته) که لغت فرانسوی و اسم مفعول است

معنی فارسی آن یعنی کلمه (نوشته) را بکار ببریم گناهی نکرده و راه خطائی نمیپویم

(۳) چون اغلب اوقات داوطلبان امتحان نهائی به بنده مراجعه و تقاضا کرده اند

که طرز تصحیح دیکته آخر سال را برای آنها بگویم و بنویسیم لذا در اینجا ایراداتی را که

قیمت

آقایان مُصحِّحین املار نهائی نویسندهگان آن میگیرند خاطر نشان میکنیم تا علاقه مندان^{قیمت}
مورد توجه قرار داده و کاری نکنند که مشمول این انتقادات واقع شوند

(الف) در موقع تصحیح دیکته نامی امتحان نهائی (سال ششم ابتدائی و سوم و پنجم متوسط)
برای هر کلمه املار دارد که غلط نوشته شده باشد یک نمره کسر نمایند

(ب) اگر کلمه املار دارای مشکوک بنویسند مثلاً قاف و غین وسط شعبیه^{نوشته} هم نوشته
شود یک غلط محسوب شده و یک نمره برای آن کسر میشود

(ج) اگر کلمه املار دارای از قلم بنفید یک غلط محسوب میشود

(د) اگر بجای کلمه املار دارای کلمه دیگری بنویسند مثلاً بعوض مرغوب مطلوب
نوشته شود نیم غلط محسوب شده و مشمول کسر نیم نمره میگردد

(ه) اگر کلمات متصل را متفصل بنویسند مثلاً بهتر را به تر یا برعکس متفصل را متصل
بنگارند هر کدام نیم غلط محسوب میگردد

(و) اگر امثال کلمات خنده ای - گفته ای - آبا ده ای یا هزه یعنی خنده
و گفته و آبا ده بنویسند نیم غلط محسوب میشود

(ز) اگر حرف هزه لازم کلمه ای نوشته نشود یا هزه زانندی روی کلمه ای
گذاشته شود یک ربع غلط محسوب میگردد

(ح) دندانهای زیاد یک حروف دنداندار هر کدام یک ربع غلط شمرده میشود
 (ط) بهتر آنست که نقطه و سرکش و تیره و تشدید حروف در جای خود گذاشته شود زیرا
 عدم رعایت این نکات در کسر مره خالی از تاثیر نیست

(ی) اگر کلمه املا در آری را قلم نزنند و پهلوی یا بالای آن مجدداً بنویسند قاعداً
 یک غلط محسوب میشود

(ک) اگر هر یک از ایرادات (بند الف تا ط) مکرر شود فقط یک نوبت
 غلط محسوب شده و کسر مره دارد

(ل) خوبی یا بدی خط در مره و دیکته و انشا را امتحان نهائی خالی از تاثیر نیست
 و عبارت ساده تر اگر دیکته یا انشائی بخط خوانا و خوب نوشته شود ممکن است
 مورد ارفاق قرار گیرد

(۴) تذکار این نکته هم به یاد آورید که در موقع تصحیح انشا امتحان نهائی
 چهار چیز مورد توجه مصححین و اوراق است (۱) درست پروراندن موضوع انشا
 (۲) خوبی فکر و قریحه نویسنده یا عبارت دیگر داشتن حسن ابتکار (۳) طرز
 جمله بندی و رعایت قوانین دستور زبان که این قسمت را سلامت عبارت هم
 میگویند (۴) خوب و خوانا بودن خط

(۵) لازم توضیح نیست که قلم خوردگی عبارت انشا هم مورد ایراد است والسلام علی من تبع الهدی

نوشته حکیم

هر که خود را شناخت خدا را شناخت (رسول اکرم)

اگر کسی بدیده وقت و بصیرت بساختن و ترکیب اعضاء و جوارح (۱) بدن خویش
 بنگرد و در اعمال حیاتی خود مانند مَضَغ (۲) و بَلَع (۳) و هضم (۴) خدای
 و دوران (۵) دم (۶) و تنفس (۷) و سایر کارهای مرتب و منظم
 غور (۸) و تأمل و خوض (۹) و تعقل کند (۱۰) و ببیند و بفهمد که هر یک
 از اعضاء بدن وی عمل مربوط بخود را با کمال نظم و نسق (۱۱) و بدون محله ای
 طفره (۱۲) و تعقل (۱۳) انجام میدهد و در عین حال تمام آنها در انجام
 وظایف مَحَوَّه (۱۴) با هم متحد و متفق بوده و با اصطلاح تشریک (۱۵)
 مساعی (۱۶) میکنند و در غم و شادی یکدیگر تشریک و سهم (۱۷) میباشند
 بدو نکته مهم متوجه و متذکر (۱۸) میشود یکی آنکه این دستگاه وسیع و منظم
 بالاخره حلق و صانعی دارد و بَعَث (۱۹) و بنیایده و مصرف آفریده
 نشده است و دیگر آنکه اتحاد و اتفاق و هم آهنگی آنها برای صاحبان دماء
 (۲۰) و فطانت (۲۱) و ذکار (۲۲) و فراست (۲۳) سرشتی جامع

و مایه عبرت و تنبه کاملی است و خدا هم از بندگان حساس و وظیفه شناس خود
 همین انتظار دارد و یکی از معانی گفتار نفخ (۲۴) و پرمغز خاتم انبیاء هم رعایت
 این نکته است

معانی لغات مشکله نوشته حکیم

- (۱) پاره های بدن - مفروش جارحه (۲) جویدن (۳) فرو بردن بخلق
 (۴) گوازش (۵) دور زدن - گردش (۶) خون (۷) دم زدن (۸)
 گودی - فکر کردن (۹) اندیشه کردن (۱۰) از خود پیروی کردن (۱۱) نظم و قیاس
 (۱۲) شانه خالی کردن (۱۳) بهانه جویی - دست بدست کردن (۱۴) واگذاشتن
 (۱۵) باهم کار کردن (۱۶) کوششها (۱۷) هم سهم (۱۸) یاد آور (۱۹) سهو
 (۲۰) هوشیاری (۲۱) زیرکی (۲۲) تیزهوشی (۲۳) از ظاهر بیاطن پی بردن
 (۲۴) خوب و پسندیده

(۱) طایفه یاء بسته های کلمه نظر

نظر (چشم + دیدن) انظار (چشمها) ناظر (بیننده + دیده بان)
 نظارت (دیده بانی) نظاره (تماشا کردن) ناظرین و نظار (بینندگان)
 + دیده بانان) نظیر (مانند) نظایر (مانندها) منظور (دیده شده +

طرف توجه) منظر (چشم انداز + نمايشگاه) مناظر (جمع منظر) منظره
(با هم صحبت علی کردن) انتظار (چشم براه بودن) مُنْتَظَر (شخص چشم بُرا)
مُنْتَظَر (کسی با پیش آمدی که چشم براه آن باشند)

نکته ۱ (اطلائی) دو حرف سین و شین هر وقت جلوی یکی از دوازده
حرف (ج - ح - خ - ر - ز - ژ - م - ه - و - س - ی - آخر)
(س - ش) واقع شود باید دندانۀ دار نوشته شود مانند سجل -
شجر - سزا - سوار - شما - سی - سُست شست
و در غیر این موارد باید کشیده نوشته شود مثل شیراز - شبیت
نکته ۲ (اطلائی) اگر دو حرف دندانۀ دار در یک کلمه پهلوی هم
شود باید دندانۀ حرف اولی بلند نوشته شود مثل شنبه و اگر سه حرف دندانۀ
دار دنبال هم واقع شود باید دندانۀ حرف وسطی بلند نوشته شود مثل نیجه -
بیند - مستثنی

نکته ۳ (انشائی) هر وقت بخوانند در جمله فارسی کی انضامیر (او آن
- آنان - آنها) را استعمال کنند در صورتیکه مرجع ضمیر انسان باشد برای مفرد کلمه
او و برای جمع کلمه آنان استعمال میشود مثل علی را دیدم با و گفتم و آنان که غنیمت نزد منی خرد

و برای غیر شخص در مفرد کلمه آن و در جمع کلمه آنها بکار میرود مثل کتاب را خریدم
و آنرا جلد کردم و گرنه آنها که میگفتی کردمی - بگو سیرت و پارسا بودمی
سؤال ۱ (انسانی) چند مورد برای استعمال این ضرب المثل پیدا کنید
(هر چه زود بر آید ویرناید)

نوشته دوم

تأثیر دین در امور فردی و اجتماعی بشر

انسان فطرته و طبیعت مدنی (۱) و اجتماعی آفریده شده و بمقتضای غریزه (۲)
و ادب (۳) و طینت خویش نمیتواند بحالت غزلت (۴) و انزوار (۵)
بسربرد پس هر فردی از افراد بشر در مدت حیات خود باید دو مرحله طی کند و دو
نوع وظیفه انجام دهد یکی وظایف فردی مانند خوردن و خوابیدن و استحمام
و امثال آن که اینها را تعبیر بزندگی میکنند و دیگری تکالیف اجتماعی مثل اقباس
(۶) علوم و صنایع و حرف (۷) و داد و ستد و معاشرت و مخاطبت (۸)
با انبیا و نوع (۹) و کلیه آداب و اطواری (۱۰) که باید در صحنه پر تراجم (۱۱)
اجتماعی و میدان تنارع (۱۲) بقار انجام دهد که این قسمت را زندگانی مینامند

و بتصدیق قاطبه (۱۳) عقلا و بنهار (۱۴) و اذعان (۱۵) و اعتراف (۱۶)

کلیه باو یان (۱۷) و مربیان بشروینداری و اعتقاد بمبدأ (۱۸) و معاد (۱۹)
در صحت انجام این وظایف تأثیر بسزائی دارد و عبارت دیگر شخص معیّنه

بدین هر چند ظاهر (۲۰) بصداقت و امانت و نوع پرستی کند عیش چون

سَراب (۲۱) و نقش بر آب است بدین سبب مصلحین معاصرون را پس

باطن ناامیده اند زیرا در هر حال و هر جا انسان را تبرکِ رذائل (۲۲) و کسب

فضائل (۲۳) و تسداد (۲۴) و صیانت نفس (۲۵) تشویق و تحریض^{۲۶}

و ترغیب و تحریض (۲۷) میکند

اما نباید بدین و تمدّن را با غدر (۲۸) و تزویر (۲۹) و تدلیس (۳۰)

و غوام فریبی اشتباه کرد چه مضرت و خسارت اهل سالوس (۳۱) و طاعت

(۳۲) برای جامعه بشری کمتر از مردم زندق (۳۳) و ملحد (۳۴) و

مشرک نیست تو خود حدیث مفصل بخوان از این محل (۳۵)

معانی لغات مشکله نوشته دوم

(۱) شهر نشین (۲) سرشت (۳) خوی (۴) کناره گیری و گوشه نشینی

(۵) کسب روشنائی کردن (۶) پیشه (۷) آئینش (۸) هجمن

- (۱۰) حالها + غویها (۱۱) بهم ریخ رساندن (۱۲) باهم جنگیدن (۱۳) همگی
 (۱۴) مردم بیدار و هشیار (۱۵ و ۱۶) اقرار + پذیرفتن (۱۷) راهنمایان
 (۱۸) اول هر کار + آفریننده جهان (۱۹) جای بازگشت + روز رستگاری
 (۲۰) خود نمائی + اظهار خلاف حقیقت (۲۱) آب نما (۲۲) پستیها + صفا
 (۲۳) برتر بیا + دانشها (۲۴) راستی + محکمگی (۲۵) نگهداری (۲۶ و ۲۷)
 وادار کردن (۲۸) نیزنگ + بیوفائی (۲۹) اظهار خلاف حقیقت (۳۰) اثبات
 کاری (۳۱ و ۳۲) فریب دادن + عوام فریبی (۳۳ و ۳۴) منکر وجود خدا
 (۳۵) مختصر بر ضد مفصل

(۲) وابسته های کلمه بَصَر

- بَصَر (بنیائی + چشم) أَبْصار (چشمها) بصیرت (بنیائی + آگاهی) باصره
 (قوة بنیائی) بصیر (بنیا + آگاه) أَبْصَر (بنیاتر) أَبْصار (آگاه و بینا)
 مُبْصِر (آگاه کننده + مراقب) تبصرة (آگاه کردن) مُبْصِر (آگاه و بینا کننده)
 استبصار (طلب آگاهی و بنیائی) مُتَبَصِّر (خواهنده آگاهی و بنیائی)
 بَصْرَه (نام شهری است در عراق عرب)

نکته ۴ (املائی) تنوین (دوزبر + دوزیر + دو پیش) مختص حرف آخر اسمهای عربی است استعمال آن در کلمات فارسی و اروپائی غلط فاحش است

نکته ۵ (املائی) اگر حرف آخر اسم عربی تنوین مفتوح (دوزبر) داشته باشد باید در آخر آن اسم حرف الفی اضافه کرد و تنوین را بالای آن نوشت مثل قولاً عملاً - انصافاً ولی اگر حرف تنوین دار همزه (چه اصلی و چه زاید) یا تار زاید و باشد اضافه کردن حرف الف لازم نیست مثل حقیقه - عجائت - قدره - سیات جزء - املاء اما در صورتیکه حرف منون (تنوین دار) تار اصلی کلمه باشد باید حرف الف هم بعد از آن نوشته شود مثل موقتاً (وقت) ثباتاً - سکوتاً

نکته ۶ (انشائی) اگر در عبارتی چند فعل دنبال هم واقع شود که زمان فاعل آنها یکی باشد جایز است که فعل آخری را بصورت حقیقی خود استعمال کند و فعلهای پیش از آن را بصورت وجه وصفی در آورند مثلاً در این عبارت دانش آموز صبح زود از خواب برمیخیزد و ادای فریضه میکند و صبحانه میخورد و با آموزشگاه میرود جایز است گفته یا نوشته شود دانش آموز صبح زود از خواب برخاسته ادای فریضه کرد و صبحانه خورد و با آموزشگاه میرود چنانکه دید شد در جمله ای دوم سوم و اوهای عطف حذف شده است

سؤال ۲ (انشائی) پر گفته اند (چه ممکن که خود اُفتی)

نوشته سوم

نگی و گیاهی که در آن خاصیتی است از آدمی بکه در او منفعتی نیست

هر موجود حیاتی (۱) برای ادامه (۲) زندگی خود همواره دو کار انجام میدهد یکی جلب منفعت و دیگری دفع مضرت (۳) مثلاً یک نبات کامل لا ینقطع (۴) مواد تغذیه (۵) محلول (۶) در آب را بوسیله ریشه های جذاب (۷) خود میکشد و در روز اسید کربونیک هوارا که برای تنفس حیوانات مضرت است بکاف خضرة الوراق (۸) برگهای خویش جذب (۹) و در عوض اکسیژن مفید و موثر تولید مینماید و بدین وسیله وظیفه خود را نسبت بسایر مبدعات (۱۰) ایفاء (۱۱) میکند و هر حیوانی با قضا استعداد و غریزه خویشتن از جمادات و نباتات مفید حتی از زمره حیوانات تنوع (۱۲) و تغذی (۱۳) و امرار (۱۴) حیات مینماید و انسان چون مثل اعلی (۱۵) و فردا کمال (۱۶) مخلوقات خداست مجاز (۱۷) و مآذون (۱۸) است که از همه مخلوقات و مصنوعات الهی جدا گشته و مستغنی و متمذد (۱۹) را نموده و هر که ام که مضرب حال و مال او باشد نفعتی (۲۰) و محدود سازد پس از ذکر این مقدمه چنین مستفاد (۲۱) و مستنبط (۲۲) میشود که موجودی قابل بقا و دوام است که نتیج (۲۳) نتیجه وثمر (۲۴) ثمرنگی باشد و بنی نوع

بشر باید در این قسمت سهم بیشتری داشته و مقام بالاتری را اخراز (۲۵) و اشغال
 (۲۶) کند و گرنه بقول سعدی طبع اگر سنگ و گیاه مفید و با خاصیت بر انسان موزی
 یابی منفعت ریحان (۲۷) و مزیت (۲۸) و تفوق (۲۹) و فضیلت دارد -
 اگر صفحات تاریخ عالم را بدقت تحت مطالعه بگذاریم ندعین (۳۰) و معتبر
 میشویم که شرافت و فضیلت و اُبت (۳۲) و عظمت در جامعه بشری فقط و فقط
 نصیب کسانی است که وجودشان برای زمره (۳۳) آدمیان بلکه برای طبع
 مخلوقات خدا مفید و نسا (۳۴) اثر نیک و رضایت بخش باشد و هر که این سیر
 (۳۵) ندارد و عدش به زود

معانی لغات مشکله نوشته سوم

(۱) جاندار (۲) دوام دادن (۳) وسیله زیان (۴) پیوسته (۵) خدا
 و قوت دهند (۶) حل شده (۷) بطرف خود کشنده (۸) سبزی برگ (۹)
 بطرف خود کشیدن (۱۰) آفریده ها (۱۱) انجام دادن + کامل کردن + بقا
 عمل کردن (۱۲) بهره مند شدن (۱۳) غذا خوردن (۱۴) گذرا شدن (۱۵)
 نمونه کامل (۱۶) از همه بهتر (۱۷ و ۱۸) اجازه دار (۱۹) لذت بردن (۲۰)
 نابود شوند (۲۱ و ۲۲) فهمیده شده (۲۳) نتیجه بخش (۲۴) میوه دهند

(۲۵ و ۲۶) بدست آوردن (۲۷ و ۲۸ و ۲۹) برتری (۳۰ و ۳۱) افراتند

(۳۲) شأن و جلال (۳۳) گروه (۳۴) محل ظهور اثر (۳۴) روش + نوی

۳- وابسته های کلمه عَظُم

عَظُم (بزرگی شأن و مقام) عَظُم (بندی شأن و مقام) عَظَمَت (بزرگی)
عَظِيم و عَظِيْمَة (بزرگ) عِظَام (بزرگان) عِظَامُ (کارهای بزرگ و مهم)
أَعْظَم و عُظْمَى (بزرگتر) أَعْظَم (بزرگتران) أَعْظَامُ (بزرگ و گرامی داشتن)
مُعْظَم و مُعْظَمَة (بزرگ و مهم در شمار گفته میشود) مُعْظَمَات (کارها و بناهای بزرگ)
و مهم (تَعْظِيم (گرامی داشتن) مُعْظَم و مُعْظَمَة (شخص بزرگ و مهم) عَظُم
(استخوان) عِظَامُ (استخوانها)

نکته ۷ (املائی) اگر حرف آخر کلمه فارسی یا عربی (ی) باشد و بخوابند
بان کلمه یار وحدت یا یار نسبت اضافه کنند حرف یار اصلی کلمه بدل همزه
میشود مثلاً وقتی با آخر کلمات ماهی - سینی - قاضی - یار وحدت
بیزایم میشود ماهی (یک ماهی) سینی (یک سینی) قاضی
(یک قاضی)

نکته ۸ (املائی) حرف همزه در کلمات فارسی فقط در اول کلمه وید

میشود ولی در کلمات عربی در اول و وسط و آخر یافته میشود.

نکته ۹ (اطلائی) حرف همزه اول کلمات فارسی و عربی همیشه متحرک است و بصورت الف نوشته میشود و در وسط و آخر کلمات عربی بشکل عدد شش

(ع) همزه وسط کلمات عربی یک حرف بنام پایه یا کرسی لازم دارد
نکته ۱۰ (اطلائی) اگر همزه وسط کلمه عربی مفتوح و حرف جلوش مضموم باشد کرسی آن واو میشود مثل مُؤَيِّد (کمک کننده) مُؤَيِّس (بنابر کننده)
نکته ۱۱ (اطلائی) در صورتیکه همزه وسط کلمه عربی ساکن باشد قبلش مفتوح باشد کرسیش الف میشود مثل مَأْوَى (جایگاه) مَأْمُور (فرمانبر)

یائِس (ناامیدی)

نکته ۱۲ (انشائی) اگر لازم شود که فعلی در عبارتی بیش از یک نوبت گفته یا نوشته شود بهتر است که برای رفع تکرار فقط نوبت آخر را ذکر نمایند مثل این عبارت - مُقَدِّرٌ که بگل نکت ادا و بگل جان ادا این طور باید نوشته شود مُقَدِّرٌ که بگل نکت بگل جان واد ولی اگر فعلها شباهت یکدیگر نباشند حذف هیچ کدام جایز نیست

نکته ۱۳ (انشائی) اگر کلمه است که در جمله های فارسی رابطه نام دارد در عبارتی تکرار شود بهتر است که فقط در قسمت اول یا آخر یعنی یک دفعه ذکر شود

مثلاً در این عبارت علی و حسن و احمد برادرند اولی در درس قوی است
دومی متوسط است و سومی ضعیف است بهتر است که گفته شود اولی
قوی است و دومی متوسط و سومی ضعیف یا اولی قوی و دومی متوسط و سومی
ضعیف است

سؤال سوم (انسانی) آیا کشور ایران سرزمین زراعتی است یا صنعتی
و در هر صورت دلیل اثبات مدعی چیست

نوشته چهارم

هست جو انرد درم صد هنر کار چو با جان رسد آنجا ست کار

چنانکه در قصص (۱) و حکایات مأثور (۲) و مذکور (۳) و مسطور (۴) و
مزبور (۵) است وقتی مسجد جامع شهر مرو بفتنه (۶) و غفلة طعمه حریق شد
مسلمانان آن شهر نسبت بجاعت نصاری (۷) و مسیحیان آن خطه ظنین (۸)
شده و آنانرا شتم (۹) باز تکاب و تصدی (۱۰) این عمل نمودند و بتلافی و جبران
آن معابد و صومعه (۱۱) نای ایشانرا سوزانند پادشاه مرو برای اطفاء (۱۲)
نائرؤ (۱۳) حرب و نزاع ابر بدستگیری مرکبکین و مقصدیان داده قرعه های

تبیّه و تعبیّه (۱۴) کرد که در بعضی از آنها حکم تعزیر (۱۵) و ضرب سوط (۱۶)
و در برخی فرمان قطع کید (۱۷) و در بقیه امر بقتل و اعدام صادر شده بود و قرعه
بین مختصین توزیع (۱۸) کرد و مثال (۱۹) داد تا با هر یک از آنان بموجب
دستور تعیین شده در قرعه رفتار نمایند تا مورین غلاظ (۲۰) و شیدا (۲۱)
امر مقام تبوع (۲۲) خود را استمال (۲۳) و اجراء نمودند قضا را قرعه
که متضمن (۲۴) و مشعر (۲۵) حکم قتل بود بنام مردی اصابت (۲۶) کرد
آن مرد از رؤیت و اطلاع بر مضمون قرعه متاثر (۲۷) و متألّم (۲۸) شده گفت
سوگند بخدا اگر مادر نداشتم و متعهد و متکفل (۲۹) پرستاری او نبودم از قتل
و ترک حیات بآس (۳۰) و محابائی (۳۱) نداشتم اتفاقاً در جمله محکومین جانی
بود که فرمان ضرب شلاق در باره اش صادر شده بود چون از مراتب متأثر
(۳۲) و تألم (۳۳) آن مرد مستحضر شد با بساطت (۳۴) اخلاق و صراحت
لجه (۳۵) گفت من محکوم تباریانه خوردن شده ام و مادر هم ندارم از راه و اشیاء
بنفس (۳۶) و خدمت تبوع حاضرم قرعه خود را با حکم اعدام تو قبول (۳۷)
و تا این حد فداکاری کنم تا مول (۳۸) جوان متمول و اوجای آن مرد مقتول
و معدوم الاثر گشت

معانی لغات مشکله نوشته چهارم

- (۱) داستانها (۲) گفته شده (۳) گفته یا نوشته شده (۴ و ۵) نوشته شده
 (۶) ناگهان (۷) جمع نصرانی - پروان حضرت عیسی (۸) بدگمان (۹) بدنام
 (۱۰) انجام دادن (۱۱) عبادتگاه (۱۲) خاموش کردن (۱۳) شعله آتش
 (۱۴) فراهم کردن (۱۵) تنبیه بدنی (۱۶) تازیانه (۱۷) بُریدن دست (۱۸)
 پخش کردن (۱۹) فرمان (۲۰) جمع غلیظ بعضی سخت گیران (۲۱) جمع شدید
 بعضی سخت گیران (۲۲) پیروی شده (۲۳) فرمانبرداری (۲۴) دربردارنده (۲۵)
 ولایت کننده (۲۶) تیرفشانه زدن (۲۷) غلغله (۲۸) دردناک (۲۹) عهده
 دار و سرپرست (۳۰) باک + خشم + در ماندگی (۳۱) ترس باک (۳۲) غلغله شدن
 (۳۳) دردناک شدن (۳۴) سادگی (۳۵) زک گوئی (۳۶) دیگر ابر خود
 مقدم داشتن (۳۷) عوض کردن (۳۸) آرزو

۴- وابسته های کلمه حَصْر

حَصْر (محدود کردن) حَصیر (دور یا) حصار (دیوار + قلعه) محصور (دیوار کشیده) مُحاصَره (در تنگنا گذاشتن) انحصار (ویژگی + محدود بودن) مُحصِر (ویژه + محدود)

۵- وابسته های کلمه حَسَرْتُ

حَسَرْتُ (افسوس خوردن) حَسِيرٌ و محسُورٌ (نگین + افسوس خورنده) تحسیرٌ
(افسوس خوردن) مُحْتَسِرٌ (نگین + افسوس خورنده)

نکته ۱۴ (اطلائی) اگر همزه وسط کلمه عربی خودش مفتوح و ماقبلش
مفتوح یا ساکن باشد کُرِیش الف میشود مثل سَأَلَ (پرسید) وَمَنَّا لَتْ
(پرش + درخواست) لَا اَمْت (پست فطرتی) هَيَّا لَتْ (شکل + انجمن)
نکته ۱۵ (اطلائی) اگر همزه وسط کلمه عربی مفتوح و ماقبلش مکسور باشد
کُرِیش حرف (ی) میشود مثل رَامَ (فرومایگان + پست فطرتان)
نکته ۱۶ (انشائی) اگر بخواید موصوف و صفتی در جمله فارسی دلا
بر وحدت کذباید یار وحدت را یا بموصوف بچسبانید یا بصفت و الحاق
یار در آخر هر دو جایز نیست مگر در تنگنای قافیه شعری مثل این دو عبارت
کَرَمِ عَادَتِی پسنیده است یا کَرَمِ عَادَتِ پسنیده ای است
و اهل ذوق و دقت الحاق یار را بموصوف بهتر و سبک انشأ عالی میدانند
و اگر صفت بیشتر از یکی باشد یار وحدت یا باخر بموصوف ملحق شود یا بصفت
آخر مثل این دو عبارت کشور ایران ملکیتی وسیع و مهم و پر ثروت است

یا مملکت وسیع و متم و پر ثروتی است که باز هم جمله اول را جزو انشاء عالی و جمله دوم
نمونه انشاء متوسط میداند

نکته ۱۱ (انشائی) نشانه جمله صحیح یا سلیس فارسی آنست که مسند الیه یا مبتدا
در صدر جمله قرار داده شود و پسند بعد از آن ذکر شود مثل هوا گرم است و اگر در
جمله مفعول بیواسطه و مفعول بواسطه و قید فعل هم یافته شود باید بترتیب و بنالایم
واقع شوند و عبارت دیگر فعل در آخر جمله واقع شود مثل این جمله دانش آموز درس را
از روی کتاب بی غلط خواند و اگر هر یک از این کلمات در غیر محل خود قرار گیرند جمله
مطلوب یا سلیس شناخته میشود

سؤال چهارم (انشاء) مقصود ناصرخسرو از این شعر شرح دهید
انگشت کن رنج بر کوفتن کس تا کن نهند رنج بر کوفتن مشت

نوشته پنجم

صنم (۱) سومات (۲)

کشور عظیم و وسیع هندوستان مرکز عجائب (۳) و غرائب (۴) طبیعت
و از مخازن (۵) نفیس (۶) و ثمین (۷) و قابل تفحص و تمشق جهان است

در این خطه (۸) صحنه بار منظره های با زینت (۹) و طراوت (۱۰) و نصارت
 (۱۱) و نصارت (۱۲) و در عین حال بهت آور فراوان است و از جمله عجایب
 کشور هندوتپی بوده است که در معبد بزرگ هندوان در شهر سومات قرار داشته
 و مزار (۱۳) و مطاف (۱۴) و قبله حاجات جمع کشی بوده است بنا بر مشهور
 این هیکل عظیم و ثقیل در وسط اطاعتی بدون هیچ مرکز ثقل و محل آنگار (۱۵) ظاهر
 متعلق (۱۶) بوده و هر بیننده را بهوت (۱۷) و متحیر (۱۸) میکرده است و
 هندو (۱۹) از آنخار (۲۰) و اصقاع (۲۱) کشور بزیارت آن میرفتند و
 هدایای (۲۲) زیاد و گرانها برای آن جسم بجان میبردند و هزار مرد برهنه ^{تلف}
 و ملزم بعبادت بت پرستاری زائرین (۲۳) آن بودند -
 معروف است که وقتی سلطان سیف (۲۴) الدوله محمود غازی (۲۵) غزنوی
 بر هندوستان مسلط (۲۶) و ستولی (۲۷) شد بصومعه سومات رفقه از
 مشاهده این منظره دچار اعجاب (۲۸) و حیرت زائد الوصف شده عقیده و
 نظر طایمان (۲۹) و مقربان خود را راجع بقضیه بت استفسار (۳۰) و استعلام
 نمود هر کدام اظهار نظری کردند و یکی از متسببان (۳۱) دربار گفت بزعم (۳۲)
 و حدس (۳۳) من جنس بت از آهن و سنگ سقف بتخانه آهن برهاست

وصانع و معمار این بنار در نصب بُت دقت و مراقبت و مواظبت کامل کرده است
 سلطان محمود برای تحقیق قضیه دستور داد بتدریج سنگهای ستف را بردارند و هر قدر
 از تعداد سنگها کاسته میشد صغیر بطرف زمین پائیل میگشت تا بالاخره رابطه وضابطه
 قطع شده و بت بر زمین تجانه سُقوط (۳۴) و هبوط (۳۵) نمود و صحت اظهارات
 آن شخص بمقتضای (۳۶) بروز و معرض (۳۷) ظور رسید -

لغات مشکله نوشته پنجم

(۱) بُت (۲) نام شهریت در هندوستان (۳ و ۴) چیزهای شگفت آور
 (۵) انبارها - مفروش مخزن (۶ و ۷) گرانها (۸) سرزمین (۹) خرمی (۱۰)
 تازگی + خرمی (۱۱) سبزی (۱۲) خرمی (۱۳) زیارتگاه (۱۴) طوانگگاه (۱۵)
 تکیه کردن (۱۶) آویخته (۱۷) مات (۱۸) سرگردان (۱۹) هندیان (۲۰)
 اطراف (۲۱) پیشکشها (۲۲) زیارت کنندگان (۲۳) شمشیر (۲۴)
 جنگجو (۲۵ و ۲۶) چیره (۲۷) در شگفت ماندن (۲۸) همرایان (۲۹) پرش
 جستجو (۳۰) بستن (۳۱ و ۳۲) گمان (۳۳ و ۳۴) فرود آمدن (۳۵)
 (۳۶) محل ظور

۶- وابسته های کلمه قُرب

قُرب (نزدیکی) قُرابت (نزدیکی + خویشی) قُرب (نزدیک) اقرب
 (نزدیکتر) اقارب و اقربار (خویشان + نزدیکان) قُربی (خویشی + نزدیکی)
 ذوی القربی (خویشان + نزدیکان) قُربت (نزدیک شدن) تقرب (نزدیک
 کردن) تقریباً (نزدیک بمقین) مُقَرَّب (نزدیک کننده) مُقَرَّب (نزدیک
 کرده شده) مُقَرَّبین (نزدیکان) مقاربه و تقارب (به هم نزدیک شدن)
 تَقَرَّب (نزدیک شدن) اقتراب (نزدیک شدن وقت کاری)

نکته ۱۸ (اطلائی) هر وقت همزه وسط کلمه عربی مکسور باشد کرش
 حرف (ی) میشود مثل رئیس (فرمانده) مصائب (گرفتاریها)
 نکته ۱۹ (اطلائی) هر وقت همزه وسط کلمه عربی ساکن و مابیش
 مکسور باشد کرش حرف (ی) میشود مثل ذئب (گرگ) بئر (چاه)
 فطر (دایه)

نکته ۲۰ (اطلائی) اگر در آخر کلمه فارسی مار غیر ملفوظ باشد و با
 آن کلمه آلف و نون علامت جمع یا یاء نسبت یا یاء علامت اسم
 بچسبند حرف مار بدل به کاف فارسی میشود مثل بنده - هفت - خسته
 که در حال جمع بنده و خسته نوشته میشود بندگان و خستگان

و در حال اتصال یا نسبت به هفت گفته میشود هفتگی و چون یا علت
اسم مصدر بدو کلمه بنده و خسته بچسب میشود بندگی و خشکی پس نباید ما
غیر مفعول دوباره نوشته شود یعنی نباید نوشت بنده گان و بندگی
نکته ۲۱ (انشائی) مواظب باشید همیشه در تقریر و تحریر خود صحیح
کلمات زیر را استعمال کنید

غلط	صحیح	معنی
ناجی	مُنَجِّی	نجات دهنده
میشوم	مَشْهُوم	بد عاقبت
تنقید	انتقاد	خردمند گیری و عیب جوئی
مُعْتَذِر	مُعْتَذِر	عذر آورنده
تکمیل نواقص	رفع نقایص	برطرف کردن عیبهما
شجاعت	شجاعت	دلیری
معیوب	مُعِيب	عیب دار
نقاط	نقاط	نقطه ها
مَعْدِن	مَعْدِن	کان

دوشیزه

خذرار

خذرار

پایداری

ثبات

ثبات

نشانی

مُحال

مُحال

آوازده

صیت

صیت

نکته

نکات

نکات

سؤال پنجم (انشار) بقیه شما محترمین وظیفه یک فرد وطن پرست چیست
و بجهت دلیل ؟

نوشته هشتم

بدخواه و بداندیش و بدآموز مباحث

سه مرد ضلوع (۱) و مُضطر (۲) با هم شریک سفر و حریف (۳) حجره
(۴) و گداز و گداز شدن در ضمن قطع مسافت (۴) و مناظر (۵) و جهات
(۶) و مضایق (۷) گنجی مملو و مشحون (۸) از لالی (۹) شبنم و نفود و
جواهر نفیس یافتند و قبل از آنکه غنیمت را بین خود توزیع و از آن استفا
دمتج کنند چون تحت تاثیر التهاب (۱۰) شعله جوع (۱۱) واقع شده بودند
پس از مؤامره (۱۲) و تعاطی (۱۳) فکر تقسیم گرفتند که یک تن از افراد

خود را برای تنبیه قوت و غذا را بفرستند و پس از سد جوع و رَمَق (۱۴) ^{پیل}
 بتقسیم و تشهیم (۱۵) یافته پردازند علیهذا (۱۶) یک نفر عازم تائین ^{ساز}
 تغذیه شد و با خود اندیشید که غذا را مسموم (۱۷) نماید تا رفیقان از آن خود
 بپزند و او فارغ البال (۱۸) و مُرَقَّ الحال (۱۹) مالک گنج باد آورد شود
 و غفلت و جهالت او را مُشَوِّق و مُحَرِّض (۲۰) گشته نیت فاسد و غرض
 مملکت خود را بمعرض عمل و اجرا گذاشت از قضا دو نفر دیگر هم بتلای
 همین سوریّت و غباوت (۲۱) و غیوایت (۲۲) بوده مصمم شدند که چون
 رفیق غایب حاضر شود او را بقتل رسانند و خود بلار ادع (۲۳) و مُحَارِض
 (۲۴) باستفاده از گنج پردازند رفیق آمد و یاران منافق بدون کلمت
 (۲۵) و تامل بوضع فطیع (۲۶) او را بسیار مطموره (۲۷) عدم ^{نشد} ساز
 و بخوردن طعام مسموم پرداختند و فی الحین (۲۸) ترک حیات گفتند
 و هر سه بجزای خُبث (۲۹) طینت و دَنائت (۳۰) و لَآئمت (۳۱)
 فطرت رسیدند و مایه عبرت و اتقاظ (۳۲) نکته سنجان و صاب ^{حفظ}
 شدند

لغات مشکله نوشته ششم

- (۱) در مانده + تپی دست (۲) در مانده (۳) همکار و همزور (۴) را
 (۵) بیابانها - مفروش مخازنه (۶) جانهای هلاک - مفروش مملکه (۷)
 تنگنا - مفروش مضيقه (۸) پُر (۹) مروارید - مفروش لؤلؤ (۱۰)
 شعله ور شدن (۱۱) گرسنگی (۱۲) مشورت کردن (۱۳) بهم چیز
 بخشیدن - همفکری (۱۴) نفس آخر - توانائی (۱۵) قسمت کردن
 (۱۶) بنا بر این (۱۷) زهر آلود + زهر خورده (۱۸ و ۱۹) آسوده خاطر
 (۲۰) وادار کننده (۲۱) کودنی (۲۲) گمراهی (۲۳ و ۲۴) منع کننده
 (۲۵) درنگ کردن (۲۶) و خراش - مصدرش فطاعت (۲۷)
 ویرانه + گودال (۲۸) فوراً + جادرجا (۲۹) پلیدی + ناپاکی
 (۳۰) پستی (۳۱) پست فطرتی (۳۲) پند گرفتن + مجرّدش

کلمه و عطاست

۷- وابسته های کلمه غُرَبَت

غُرَبَت (دوری از خانه و وطن) غُرَابَت (نامناسب بودن)
 غُرب (ناپدید شدن + باختر) غُروب (ناپدید شدن + اول شب)
 غُریب (بیکانه + شگفت آور + نامناسب) غُرباو (بیکانگان)

غریبه (چیز یا کار شگفت آور) غرائب (جمع غریبه) آغرب
 غریبتر (مغرب (محل غروب + ضد مشرق + وقت غروب)
 اغتراب و تغرب (از خانه و وطن دور شدن) مُتَغَرِب (غرب
 شناس در مقابل مستشرق بمعنی طرفدار و شناسنده مشرق)
 نکته ۲۲ (املائی) حرف بی که در فارسی علامت نفی است اگر
 در اول اسمی در آید و اسم مرکب یا صفت تشکیل دهد باید بکلمه بعد
 خود بچسبد و اگر غیر از این حالت باشد باید جداگانه نوشته شود مثلاً
 در این جمله فلانی بیپول است بهتر است که کلمه بیپول متصل نوشته شود
 و در این جمله بی پول جنس نمیتوان خرید شایسته نیست که حرف بی بکلمه
 پول بچسبد

نکته ۲۳ (املائی) کلمه (که) فقط جایز است بدنبال کلمات
 این - آن - بل - بچسبد مثل اینکه - آنکه - بلکه

نکته ۲۴ (انشائی) یکی از معانی کلمه چه زیرا میباشد و در این
 صورت ذکر کلمه (که) بعد از آن جایز نیست مثلاً در این عبارت
 باید آن نشین چه هر که باید آن نشیند نیکی نبیند که نباید گفت چه که

سؤال ع (انشاء) مقصود ازین عبارت (بارکج بمنزل نمیرسد) چیست

نوشته به مقصود

نصایح

بر قاطبه انام (۱) و اناس (۲) از ذکور (۳) و اناث (۴)
 فرض و حتم است که در موقع تهاجم (۵) محن (۶) و مصائب (۷)
 روزگار غدار (۸) و ابتلای بالام (۹) و انتقام (۱۰) صبر و متانت
 و حلم و حوصله پیشه کرده بدون اظهار جزع (۱۱) و فرغ (۱۲) و قلق
 (۱۳) و ضجرت (۱۴) در صدد اصلاح کار و دفع مرض و نقایص
 (۱۵) برآیند و در کار ماحدا اعتدال و قانون خرم (۱۶) و احتیاط
 و امانت و سداد را مرعی (۱۷) و ملحوظ (۱۸) داشته از افراط
 (۱۹) و تفريط (۲۰) و غدر و ترور و محترز (۲۱) باشند و در گفتن سخن
 حق و مقرون بصدق صراحت لهجه داشته و گفتار صحیح و مفید را
 بگوش جان اصغار (۲۲) و استماع (۲۳) کنند و در اسعاف
 (۲۴) مأمول (۲۵) و انجام (۲۶) مسؤل (۲۷) محتاجان و مستمند

قصور و اهنال و مسامحه و تهاون (۲۸) رد اندازند و خدمت بیهین و بی‌طو
 فرض و تمه (۲۹) خود انستہ در انجام آن غایت جهد و اتمام و نهایت
 سعی و اجتهاد را مصروف و مبذول (۳۰) دارند و در غم و شادی خویش
 و دوستان شریک و انباز (۳۱) بوده طریق مساوات (۳۲) و مساوات
 (۳۳) را رعایت کنند نسبت بہترین و معترین (۳۴) بتقظیم و ترجیح (۳۵)
 و با اقربان (۳۶) و اکھار (۳۷) بصدق و صفا و مسالمت و با کترین
 و خرد سالان بر آفت و شفقت سلوک نمایند حتی الامکان زلات (۳۸)
 و غترات (۳۹) زیر دستان را اغماض (۴۰) و اغناء (۴۱) و
 کلم غیظ (۴۲) نمایند و در همه حال چه در سترار (۴۳) و چه در خوار
 (۴۴) متواضع و مؤدب و حارم (۴۵) و مال اندیش باشند تا بخت
 نشأتین (۴۶) یابند

لغات مشکلمہ نوشتہ ہائیم

(۲۰) مردوم (۳) مردان (۴) زمان (۵) حاکم کردن دعا و نیما
 (۷) گرفتار ہیا (۸) حیلہ گر (۹) دردنا (۱۰) ناخوشیہا (۱۱) و
 (۱۲) بیابی (۱۳) دلتنگی (۱۵) بیماری (۱۶) دوا اندیشی

(۱۷ و ۱۸) رعایت شده (۱۹) تذروی (۲۰) پامال کردن + سستی کردن
 (۲۱) پرمیزگنده (۲۲ و ۲۳) شنیدن (۲۴) انجام دادن (۲۵) آرزو
 (۲۶) انجام دادن (۲۷) درخواست + بازخواست شده (۲۸) سستی
 کردن (۲۹) واجب و پرداختنی (۳۰) صرف شده + بخشیده شده
 (۳۱) شریک (لغت فارسی است) (۳۲) برابری (۳۳) غمخواری (۳۴)
 سالخوردهگان (۳۵) احترام گذاشتن (۳۶ و ۳۷) همگنان - همشأنا
 (۳۸ و ۳۹) لغزشها + گمنا مان (۴۰ و ۴۱) چشم پوشیدن (۴۲)
 فرو بردن خشم (۴۳) حال خوشی (۴۴) سختی و ناخوشی (۴۵) دور
 اندیش (۴۶) دو جهان + دنیا و آخرت

۸- وابسته های کلمه ذُلّت

ذُلّت (خواری) ذُلّ (فروتنی + رام شدن) ذلیل (خوار) ذُلُول
 (رام + فرمانبردار) اِذْلَه (جمع ذلیل و ذُلُول) مَذَلّت (وسيله خواری
 اَذَلّ (خوارتر + رامتر) اِذْلال و تَذلیل (خوار و رام کردن) اِذْلَل
 خوارکننده) تَذَلّ (انگهار خواری و فروتنی)

۹) وابسته های کلمه زَلّت

زَلَّت (لغزش) زَلَّات (لغزشها) زَلِيل (لغزنده + خطا کار) زَلَّت
روسیله لغزش (زُلَّال (آب صاف)

نکته ۲۵ (اطلائی) کلمه هیچ از سمت چپ به چپ کلمه می نپیچد و فقط
جایز است قبل از حرف (ب) چسبانده شود پس کلمات هیچ وجه و
هیچ کس و هیچ کدام را نباید متصل نوشت

نکته ۲۶ باید حرف بار اضافه در اول اسم و بار زینت و

نون ننی در اول فعل متصل نوشته شود مثل بتو گفتم بین و نگفتم ننشین
نکته ۲۷ (انشائی) معمولاً هر وقت بخوانند بگویند کسی صفتی را در

یا کاری را انجام داده یا میدهد کلمه حُسْن را استعمال میکنند مثلاً از
حُسْنِ طَن شما تشکر و حُسْنِ مراقبت فلانی قابل تقدیر است و باید
از حُسْنِ موقعیت خویش حد اکثر استفاده را بنمایند

و برای اثبات داشتن چیزی یا صفتی کلمه وَجَدان را هم بکار میبرند
مثلاً در صورت وَجَدان شرایط مقررده پذیرفته خواهید شد

و برای اثبات نداشتن صفتی یا نکردن کاری در بعض موارد کلمه عَدَم و در
بعض مراحل کلمه سَوَر را بکار میبرند مثلاً از عَدَمِ انضباط و مواظبت شما

شکایت دارند و سوز خلق شما در باره فلانی بمیورد است و فلانکس از
حُسن خلق شما سوء استفاده میکند

و گاهی هم کلمه فقدان استعمال میشود مثل فلان قرار داد بواسطه فقدان
مدارک و شرایط لازم لغو شد

سؤال ۷ (انشاء) چرا میگویند جور استاده زهر پر

نوشته هشتم

فریب زینت ظاهرا نخورید

رو بای در بیشه ای میگذاشت طبلی دید بر درختی آویخته و هرگاه بر اثر محبوب
(۱) ریا (۲) غصنی (۳) از قُضبان (۴) آن درخت بحرکت میآمد
با طبل تصادف (۵) و تصادم (۶) میکرد و بالنتیجه آوازی مهیب (۷)
و مائل (۸) از طبل بر میخواست رو با و از ارض غار و استماع صوت طبل
متوجه وی شده اتفاقاً آنرا عظیم الجثه و قوی بیکل و خوش بیات یافت
با خود گفت این عظمت جثه و صلابت (۹) و جمابت (۱۰) صوت
مستلزم (۱۱) داشتن حجم (۱۲) و شش (۱۳) فراوان است

بدین حدس و زعم قوه طامعه اش تحریک و تهیج (۱۴) شده در صدداستفا
 و لذذ (۱۵) از گوشت وی برآمد و پس از تنجیل نقب و مشقت زیاده را
 بدرید و مع الاسف (۱۶) جز پوست و چربی در آن نیافت ازغبین (۱۷)
 فاحش (۱۸) و عدم اصابت حدس و ظن خود و چار تألم و تأثر زیاد الوصف
 شده با خود گفت افسوس که تا این زمان ندانسته بودم که نباید فریب زرق
 و برق ظاهر را خورده عظمت جثه و صوت را دلیل و فور کثرت مایه وفایده پنداشت
 مهمربین فایده و نتیجه این افسانه آنست که انسان باید دقیق و متفحص بود
 کثرت ثروت و متاع و حطام (۱۹) و ضعیف (۲۰) و عقار (۲۱) یا
 صباحت (۲۲) منظر یا علو نسب (۲۳) یا شمو (۲۴) و شمو (۲۵)
 نام خانوادگی را دلیل عظمت روح و حسن انلاقی و اُتبت (۲۶) و اُتبت
 اشخاص شناسد بلکه باید حسن طینت و صفای سریرت (۲۷) و طویت
 (۲۸) و علم و معرفت را ملاک (۲۸) و مأخذ لیاقت و حیثیت قرار دهد و
 بقول سعدی علیه السلام هر که بصورت نیکوست سیرت زیبا در اوست
 لغات مشککه ششم
 (۱) وزیدن (۲) باد (۳) شانه (۴) شانه - مفروش قضیب

(۵) بهم خوردن (۶) بهم تنه زدن (۷ و ۸) ترسناک (۹) محکمی
 + سختی (۱۰) ترسناکی (۱۱) همراه لازم دارنده (۱۲) گوشت (۱۳)
 پیه (۱۴) بجنبش آوردن (۱۵) لذت بردن (۱۶) جای افسوس
 (۱۷) گول خوردن (۱۸) آشکار + زیاد (۱۹) مال (۲۰) آبادیا - جمع
 ضیعه است (۲۱) آب و یک (۲۲) خوشگلی (۲۳) پیوند خانوادگی (۲۴)
 (۲۵) بلندی و اهمیت (۲۶) شکوه و جلال (۲۷ و ۲۸) باطن + سرشت
 (۲۹) دلیل + ارزش

(۱۰) وابسته های کلمه ضَلَّ

ضَلَّ و ضَلَّال و ضَلَّالَت (گمراهی، ضال و ضلیل (گمراه)، اَضَلَّ (گمراهتر)
 اَضَلَّ (گمراه کردن)، اَضِلَّ (گمراه کننده)، اَضِلَّ (گمراه کردن)

(۱۱) وابسته های کلمه ظَلَّ

ظَلَّ (سایه)، ظِلَّ (سایه ها)، ظِلَّ (تاریک)، سایه دار، اِظْلال
 (سایه انداختن + تاریک کردن)

نکته ۲۸ (اطلائی) اگر در اول فعلی همزه مفتوح یا مضموم باشد و بر سر آن
 کلمه حرف بار زینت یا نون نفی در آید همزه قلب بیار میشود مثل آمد و اقام

که در موقع اتصال بار و نون گفته و نوشته میشود بیاید و بقیاد و نیاید و
نیفتاد ولی اگر همزه اول فعل کسور باشد بحال خود باقی میماند مثل ایستاد
که در این صورت گفته و نوشته میشود با ایستاد و نایستاد

نکته ۲۹ (انشائی) کلمه الْجَلَّةُ اگر بعد از حرف (ب) واقع شود معنی
بجلی میدهد مثل مریض بالجله شفا یافت و اگر بعد از حرف (فی) واقع شود
معنی کمی و قدری میدهد مانند عالم فی الجمله بهتر است و اگر بعد از حرف
(علی) واقع شود معنی فوراً میدهد مثل داروی مُسَكِّنٌ عَلٰی الْجَلَّةِ اثر بخشید
نکته ۳۰ (انشائی) کلمه هَذَا (این) که اسم اشاره نزدیک است
اگر بعد از حرف (ل) واقع شود یعنی گفته شود (لهذا یا لهذا) معنیش
میشود برای این و اگر بعد از اسم مَع (بار) واقع شود معنیش
(با وجود این) میباشد و اگر بعد از حرف عَلٰی (بر) واقع شود معنی (بنابر
این) میدهد

و گاهی دو کلمه علیهذا بعد از کلمه بناء واقع شده و گفته یا نوشته میشود
بناء علیهذا (بنابر این)

سؤال ۱ مفاد این شعر را شرح دهید

عبادت بجز خدمت خلق نیست تسبیح و سجاده و دلق نیست

نوشته

انضباط

انضباط کلمه ای ساده و کوچک ولی جامع و پرمعنی است و برای همه کس در همه جا مورد استعمال دارد و محل احتیاج در عایت همه مردم از عارف (۱) و عامی (۲) و شریف (۳) و وضع (۴) و غنی (۵) و فقیر و عالی (۶) و دانی (۷) است زیرا لازمه انضباط دانستن و عمل کردن تمام وظائف و سنن (۸) مفید و لازم حیاتی و اجتماعی و تحریر (۹) و شحاشی (۱۰) از کلیه اطوار (۱۱) و عادات مذموم (۱۲) و شنیع (۱۳) و قبیح است زیرا دولت متقیه با انضباط هرگز در دم و قلبی برخلاف مصالح و منافع ملک و ملت برنمیدارد و دوکیل و نماینده با انضباط تمام بخت و همتش (۱۴) مصروف تشریک مساعی با مصاوری امور و زمامداران (۱۵) این و اظهار انضباط (۱۶) و ایشتمار از (۱۷) از قاطبه خائنین و مغرضین و حفظ حقوق و حدود و کلیین خود میباشد و مستحذیم و عضو اداری که متقیه با انضباط باشد هیچ وجه و تحت هیچ وثیقه

(۱۸) و ذریعہ (۱۹) پیرامون غدر و تقلب و خیانت بمقام متبوع و مبین و
 هموطنان خویش نمیکرد و صانع (۲۰) و زارع (۲۱) و تاجر با انضباط جز نبوّت
 (۲۲) صلاح و سداد و امانت و صداقت قدمی برنمیدارد و در تزیید و تکثیر موی
 و وسایل تولید ثروت عمومی و تهیّه وسایل رفاه (۲۳) و فراغ (۲۴) ابناء
 نوع خویش سعی و اہتمام کافی میکند و معلم و مربّی مُعَدّ (۲۵) با انضباط از
 تَضَنّیع (۲۶) و اِتلاف (۲۷) وقت و عمر عزیز دانش آموزان سپرد
 بخود حذر و احتراز میکند و در تَنْویر (۲۸) افکار و تَشْخِیذ (۲۹) قوای جسمی و روحی
 آنان در حِرّز (۳۰) قدرت و استطاعت خویش مجاہدت بکند فداکاری نماید
 و دانش آموزان انضباطی و قیّہ و آنی از وقت خود را بطلالت (۳۱) و
 غفلت (۳۲) ضایع و تلف نمیکند و وظایف تحصیل خود را بجا و منظم ایفاء
 (۳۳) میکند و هرگز مُتَشَبّث (۳۴) بتقلّب و تملّق و تقاضای توصیه (۳۵)
 و ارفاق (۳۶) نمیشود و ذَوِی الْحَقُّوق (۳۷) خود را طَرّاً (۳۸) و قاطبۃ
 مُعَزَّز و محترم بشمارد بطور خلاصہ انضباط بہترین ضامن تأمین سعادت حال
 و مال انسان است

معانی لغات مشکوٰۃ نوشتہ ہفتم

- (۱) شناسنده - باسواد و بافهم (۲) بیسواد (۱۳) بلند مقام (۴) پست مرتبه
(۵) بینیا - توانگر (۶) بلند مقام (۷) پست مرتبه (۸) قانونها - مفروض
(۹ و ۱۰) کناره گیری (۱۱) عادتها (۱۲) ناپسند (۱۳) زشت و بد نما (۱۴)
همت و اراده (۱۵) سران قوم (۱۶ و ۱۷) ولستکی و بیزاری (۱۸ و ۱۹)
بهانه و دست آویز (۲۰) سازنده - پیشه ور (۲۱) بزرگتر (۲۲) راه (۲۳ و ۲۴)
آسودگی (۲۵) عادت کرده (۲۶ و ۲۷) ضایع و تلف کردن (۲۸) روشن کردن
(۲۹) تیز و آماده کردن (۳۰) اندازه - جا (۳۱) یابو گفتن - و لگروی (۳۲)
بیکاری (۳۳) انجام دادن (۳۴) چنگ زنده - اقدام کننده (۳۵)
نفارش کردن (۳۶) نرمی و مهربانی (۳۷) صاحبان حقها (۳۸) همگی - بکلی

۱۲ - وابسته های کلمه وَضَم

وَضَم (نکوهش + عیبجویی) وِضَام (حق + احترام) وِضِم (وِضِمه و نذوم و
نذومه (ناپسند) وِضَامُ (عادات بد) وِضَمَت (وسيله نکوهش) وِضَمَه
در پناه بودن + بعده گرفتن) کافر و می (غیر مسلمانی که در پناه اسلام باشد)

۱۳ - وابسته های کلمه وَضَمَم

وَضَمَم (چسباندن + حرکت پیش) وِضَمَه (حرکت پیش) وِضَمِیمه (چسبیده)

ضمایم (چسبیده) مضموم و مضمومه (حرف پیش دار) انضمام (چسبیدن + پیوستن) منضم و منضمه (چسبیده و پیوسته) منضات (چسبیده + پیوسته) ۱۴ وابسته های کلمه زَم

زَم (راندن) زام (دهنه + پابند) اَزَمه (دهنه + پابند) نکتۀ ۳۱ (اعلائی) بهتر آنست که در آخر هر کلمه فارسی که منخوم به الف یا و می شود یک حرف (ی) اضافه کنند چنانکه در قدیم الایم در ایران معمول بود مثلاً کلمه پارا (پای) و کلمه سورا (موی) می نوشتند و اگر باخر چنین کلمه ای حرف یار و حدت یا یار نسبت یا یار اسم مصدر اضافه شود حرف یار اولی قلب بهمه می شود مثل پائی (یک پا) موائی (یک مو) نوائی (منوب بنا) جدائی (جدا شدن)

نکتۀ ۳۲ (اعلائی) اگر بعد از کلمه ای که منخوم بواو یا الف است کلمه (است) در آید همزه اول کلمه (است) حذف می شود مثل هر چه از خدا است نیکو است بعض (هر چه از خدا است نیکو است)

نکتۀ ۳۳ (انشائی) معمولاً خانها در عبارات نامه ها برای خود کلمه کینه و این جانبه را انتخاب میکنند و بنویسند یا میگویند و هر دو کلمه استعمال

در این مورد غلط و نارواست زیرا اولاً کلمه کینه فارسی و صفت عالی است
معنی کترین چنانکه شیخ سعدی در گلستان میگوید

فراج اگر گذارد کسی بطیبت نفس بقهر از بستاند کینه سرهنگی

ثانیاً اسم مؤنث در فارسی علامت معنی نازد که باخرآن ملحق شود و مثل

زبان عربی نیست که بتوان گفت عالمه - معلمه - طیبه - قابله و کلمه جانب

هم در عربی بمعنی سوی و طرف است و اگر بنا بر شود در فارسی بمعنی شخص استعمال

شود بهتر است که در باره مرد و زن هر دو یکسان بکار رود یعنی مرد و زن هر دو

بگویند و بنویسند این جانب

سوال ۹ (اشار) آنچه از معنی این شعر میفهمید شرح دهید

هر چه خواهی ز خویش تن میخواه که در ای تو در جهان کس نیست

نوشته و ماحم

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد

در غدیری (۱) که از سیر (۲) و مغیر (۳) مردمان دور و از صدمه و آسیب

عابرین (۴) مخروس (۵) و مصون (۶) بود سه ماهی گاوینی و مثنوی (۷) داشتند

یکی از آنها بحدی خصافت (۱۸) عقل و زاننت (۱۹) رأی و فزین و موشخ (۱۰) بود
 و دومی از این نعمتها سخی (۱۱) متوسط و نصیبی معتدل داشت و سومی بجای از این
 عطایا (۱۲) و مورا هب (۱۳) بی بهره و عاقل (۱۴) و مبتلای حماقت و سفا
 (۱۵) و غباوت و غوایت بود

اتفاقاً روزی دو نفر صبیاد ماهر (۱۶) و حافظ (۱۷) از آن حول (۱۸) و خوش
 عبور کردند و بجهت ثقیل (۲۰) و ضخیم (۲۱) ماهیان مطبوع (۲۲) طبع آنها افتاد
 با هم میثاق (۲۳) و میعاد (۲۴) نهادند که دام بیاورند و هر سه را در خزانه (۲۵)
 تصرف و حیطه (۲۶) تصاحب آرند ماهی عاقل بحسن اطلاع از این توطئه (۲۷)
 و تبانی (۲۸) بدون بختن ای گشت و لحظه ای توقف و ملاحظه (۲۹) از فحشای آب
 غدیر خارج شده از قفس و مضیقۀ مرده و مستخلص (۳۰) گشت روز دیگر صیادان
 بیاورند و هر دو طرف را بگیرند و مشق (۳۱) و محکم مسدود (۳۲) نمودند ماهی نیم قفل
 متوجه خبط و خطای خودش و لی اظفار قفل (۳۳) در این غلغل و شراعت (۳۴)
 و اربمال (۳۵) ننمود و عاقلانه تعرب (۳۶) و مناصی (۳۷) میجست ناگزیر
 بنای کار را بر خنده (۳۸) و تمویه (۳۹) گذاشته مرده وار بر روی آب افتاد
 و علی التیمار (۴۰) بچپ و راست میغلطید صیادان او را حقیقه مرده پنداشته

در ساحل نراند آختند و او بملایف الحیل (۴۱) خود را در آب انداخته جان
 سلامت برد ولی مایه‌ی غافل و جاہل چون خود را کاملاً دچار محذور (۴۲) و مصیبت
 هر کاتی مذبح خانه میکرد و مضطرب (۴۳) و مضطر (۴۴) بهر طرف میرفت تا در نتیجه
 مُسامحه و اِهمال و تهاون (۴۵) و تکامل (۴۶) گرفتار شست (۴۷) صیادان
 شد و بذلت و خذلان (۴۸) مُبستلی گشت

احاطت مشکله نوشته دهم

در آبخیز + گودال آب (۲ و ۳) محل گذر (۴) راهگذران (۵ و ۶) نگهدارنده
 (۷) جایگاه (۸) زیادی و محکم (۹) محکم (۱۰) آرایش یافته (۱۱) بهره + لذت
 (۱۲ و ۱۳) بخششها (۱۴) بکار + بی بهره (۱۵) کم عقلی (۱۶ و ۱۷) استاد و کامل
 (۱۸) توانائی + کنار (۱۹) کنار (۲۰) سنگین (۲۱) کلفت (۲۲) پسندیده
 (۲۳ و ۲۴) پیمان (۲۵) انجمن + فضا (۲۶) فضای محدود (۲۷) قرار داد
 + سبب چینی (۲۸) باهم ساختن + زد و بند کردن (۲۹) سُستی (۳۰) رها شده
 (۳۱) استوار و محکم (۳۲) بسته شده (۳۳) بیابانی (۳۴) زاری (۳۵) زاری
 + درخواست (۳۶ و ۳۷) راه فرار (۳۸) نیرنگ (۳۹) فریب دادن (۴۰)
 کور کردن (۴۱) حمله های باریک (۴۲) منع شده (۴۳) هراسان

(۴۴) در ماندن (۴۵) نستی کردن (۴۶) قبلی (۴۷) دام + انگشت بزرگ (۴۸)

خواری + بچارگی

۱۵ وابسته های کلمه حَزْم

حَزْم (دور اندیشی) حازِم (دور اندیش + عاقل) حَزْمَه (پشته + کوب باره)

۱۶ وابسته های کلمه هَزْم

هَزْم (شکست دادن) هزیمت و اینزَام (شکست خوردن) هازِم (شکست بخورنده)

مَزْموم و مَنزَم (شکست خورده)

۱۷ وابسته های کلمه هَمْضَم

هَمْضَم (گوارش + حل غذا) هاضِمه (نیروی گوارش)

نکته ۳۴ (اطلائی) حرف (ت) در آخر کلمات فارسی چه اصلی باشد و

چه زائده همیشه کشیده نوشته میشود مثل گفت - دست - دِلَت ولی تار اصلی

آخر کلمات عربی کشیده نوشته میشود مثل قَالَت (گفت) صَمَت (خاموشی)

لَيْت (کاش) و تار زائده آنها (علامت مصدر و علامت تأنیث) کوتاه

نوشته میشود مثل قُدْرَة (توانائی) عَالِمَة (زن دانشمند)

و هرگاه کلمه عربی که حرف آخرش تار زائده باشد در عبارات فارسی استعمال شود

باید بقانون املای فارسی یا عرف تارکیده نوشته شود مثل حکمت - عزت - ثمت
و یا بمنزله یار غیر محفوظ شناخته شده و تا حدی تابع قوانین مربوط بدان باشد
مثل قاعده درست و فائده خواندن و نابغه عصر و قابلی که هر چهار کلمه تار
زائده دارند و در عربی نوشته میشوند قاعده - فائده - نابغه - قابله

نکته ۳۵ (اطلائی) دو کلمه این و آن از سمت چپ فقط بکلمات که
- با - جا - را میچسبند مثل اینکه - آنکه - اینها - آنها - اینجا - آنجا - اینجا
- آنرا و از سمت راست هم فقط جایز است حرف (ب) با آنها بچسبند مثل

باین - بان

نکته ۳۶ (انشائی) در زبان فارسی جایز است صفت پیش از موصوف
ذکر شود (انشار عالی) مثل نیکمرو - شرح گل - سفید رو و یا بعد از موصوف
در آید (انشار متوسط) مانند دل روشن - شب تاریک - قد بلند

وصفت با موصوف در جمیع مطابقت نمیکند یعنی اگر موصوف هم جمع باشد صفت
بصورت مفرد ذکر میشود مثل شاگردان زرنگ - آموزشگاههای خوب
نکته ۳۷ (انشائی) در زبان عربی قاعده باید صفت بعد از موصوف
واقع شود و در افراد و تشبیه و جمع و مذکر و مؤنث بودن با موصوف مطابقت کند

و اگر موصوف جمع مؤنث سالم یا جمع کسری باشد که بر شخص دلالت نکند یا مفرد
اسم جمع باشد همیشه صفت مفرد و مؤنث گفته میشود مثل ادارات مربوطه و قوا
مفیده و سنوات ماضیه (سالهای گذشته) و اُمم سالفه (ملتهای گذشته)
و ظل راقیه (ملتهای ترقی کرده) و جنود مجنزه (سپاهیان حاضر السلاح)
سؤال ۱۰ (النسار) مورد استعمال این ضرب المثل کجاست
هر که در تعارف سخن است در عمل خیس است

نوشته یازدهم

ابوعلی سینا

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا ملقب بشیخ الرئیس از اجله (۱) حکماء و فلاسفه
و اعزّه (۲) اطباء ایران و زبده (۳) و سلاله (۴) اهل قنق (۵) و اقراج
(۶) و از جمله مفاخر (۷) مشرق زمین و در علم طب نامی تلوی (۸) بقراط و در
فنون حکمت ثانی اشین (۹) ارسطو و مورد مدح و ثناء (۱۰) و ترجیب و تعظیم
شرق و غرب است اهل ذوق و تفحص و از باب بحث و تحقیق (۱۱) حضرت
در حدت (۱۲) ذین و غزارت (۱۳) فضل و قریحه (۱۴) و نبوغ (۱۵) کم نظیر

بلکه بهمال (۱۶) و عدیل (۱۷) شناخته و در باره اش گفته اند
 صبر بسیار باید در پرفلاک^۱ تا در مادر گیتی چو تو فرزند بزاید
 این نابغه (۱۸) عظیم الشان در حدیث (۱۹) سن از علوم و فضایل عصر خویش
 حلی (۲۰) مستوفی (۲۱) یافته و در غفوان (۲۲) و ریعان (۲۳) ثبات تعلیم
 و تدریس تلانده (۲۴) و مداوا و معالجه مرضی (۲۵) پرداخته و امراضی
 صعب العلاج (۲۶) و فرمن (۲۷) را بطریق سهل و مختصر العقول (۲۸) شفاء
 بخشیده است و در معالجه امراض سبک و سلیقه و منط (۲۹) و و تیره ای (۳۰)
 خاص داشته و اغلب اسقام (۳۱) بوسیله تفقه (۳۲) و تلطف (۳۳) و
 استمالت (۳۴) و تقویت قوای روحی مستلایان معالجه میکرد و بگذشت
 (۳۵) بر مضای خود نسخه و دستور استعمال دواء میداده است
 مؤلفات (۳۶) و مصنفات (۳۷) این طبیب نخبه (۳۸) و حکیم بنیظیر
 کمتر از صد جلد بوده و مهمتر از همه آنها دو کتاب قانون و شفاء است که هر دو را در
 زندان تألیف و تصنیف کرده است و قرنها این دو کتاب در مدارس عالییه
 مشرق و مغرب مورد استفاده حکماء و اطباء عالیه مقام بوده است و قاطبه^۲ دانشمندان
 و فحول (۳۹) رجال مشرق و مغرب بعلوم (۴۰) مقام و اہمیت و عظمت شان

ی نذیر (۴۱) و مقرف (۴۲) و رطب اللسان (۴۳) میسبا

قولی است که جملگی برآند

روان پاش قنبط (۴۴) فیوضات (۴۵) الهی و محیط (۴۶) مواهب و

عطایای نامشناهی (۴۷) باد

لغات مشکله نوشته یازدهم

(۱) بزرگواران - مفردشن جلیل (۲) ارجمندان - مفردش غریز (۳) برگزیده

(۴) فرزندان - برگزیده (۵) کنجکاو (۶) طرح نورنخستین + بدون سابقه ذهنی نخستین

و نوشتن (۷) وسیله های سرافرازی (۸) دوام + مانند (۹) دوام + مانند (۱۰)

ستایش (۱۱) کنجکاو (۱۲) تنزی و تیزی (۱۳) زیادی و فراوانی (۱۴) توانا

روحی و فکری (۱۵) برجسته و فوق العاده بودن (۱۶) بماند - کلمه فارسی است

(۱۷) مانند + همشان (۱۸) برجسته و فوق العاده (۱۹) کوچکی و کمی سن (۲۰)

بهره (۲۱) کامل و تمام (۲۲) آغاز (۲۳) زیاد شدن و ترقی کردن (۲۴)

شاگردان (۲۵) بیماران (۲۶) سخت درمان (۲۷) کسبه و مانده (۲۸) حیران

کننده عقلمها (۲۹ و ۳۰) روشش (۳۱) بیمارها (۳۲) دجوتی (۳۳) نرمی

و صهربانی (۳۴) دجوتی (۳۵) کم بودن (۳۶) جمع آوری شده

(۳۷) آثار فخری قلمی (۳۸) کامل (۳۹) بزرگان - مفروش فحل (۴۰) بلندی
 (۴۱ و ۴۲) اقرار کننده (۴۳) هم آواز - یک زبان (۴۴) فرودگاه
 (۴۵) بخشها (۴۶) فرودگاه (۴۷) بکیران + بی پایان .

۱۸ وابسته های کلمه نَصَب

نَصَب (زَبَر + کاشتن + چسبیدن) ناصِب و ناصبه (زَبَر دهنده +
 چسباننده) نواَصِب (زَبَر دهنده +) منصوب (زَبَر دار + گاشته شده +
 چسبانده شده) مَنْصَب (درجه و مقام) مَنَاصِب (درجه ها و مقامها) انْتِصَاب
 (گاشته شدن) انْقِصَاب (گاشته شده) نَضِيب (بهره) اِنْصَاب (انداختن
 مُعِین) مُنَاصِبَت (ایستادگی در مقابل دشمن) نَصَب (رَبْت) اَنْصَاب
 (رَبْتها) نَضِيبِین (نام محلی بوده است در عراق عرب) نَصَبُ الْعِینِ (چشم انداز
 + محل توجه) نَصَب (ربح و شکجه)

نکته ۳۷ (اطلائی) چون خط رسمی امروز ایران در کتابهای دسی و مراست
 خط نستعلیق است پس بهتر است که دو طلبان امتحانات نهائی و کمیته و انشا
 خود را بجز نستعلیق صرف بنویسند و از نوشتن کلمات بجز نسخ (قرآنی) مثل باء
 دو چشم (هـ) و امثال آن خودداری کنند و نیز از نمایش دادن کلمات بجز تعلیق

(نکته) مانند (دیر مرغ) احترام نمایند

نکته ۳۹ (انشائی) اگر موصوف وصفتی که هر دو عربی باشد در عبارت فارسی استعمال شود بهتر است که مطابقت آنها در تشبیه و جمع بودن و مذکر و مؤنث بودن رعایت گردد مثل معلمه محترمه - حرمین شریفین (مکه و مدینه) علمای (دانشمندان سرشناس) انبیاء عظام (پیغمبران بزرگ) (مدارس قدیمه) صفات حمیده ولی اگر موصوف عربی و صفت فارسی باشد رعایت مطابقت لازم نیست مانند (طیبه دلسوز) - حکماء بزرگ - قوانین درست

پس استعمال این صفت و موصوفها دیران مربوطه - بازرسین مربوطه (غلط در غلط) غلط و صحیح آن دیران مربوط و بازرسان مربوط است) نکته ۴۰ (انشائی) از جمله غلطهای انشائی مشهور این است که میگویند و مینویسند نتیجه را کتباً بنویسد زیرا مثل این است که بگویند نوشتنی بنویسد و این تکرار بیج وجه معقول و مقبول نیست بلکه باید گفت و نوشت نتیجه را کتباً اطلاع دهید

سؤال ۱۱ (انشاء) فواید راستگویی و در استکارچی صفت

نوشته دوازدهم

نصایح

ای فرزند باید که در سخن گفتن غرور و تامل و غرض و تشنگی نبیند و پیش و آنگه بر او
 و از پُرگوئی حذر و احتراز کنی که یکشمار (۱) هزار (۲) است و از استعمال
 کلمات رکیک (۳) و مستعجب (۴) و بجز (۵) و لغو (۶) آئین محترز
 (۷) باشی از مزاج (۸) و مطایبه (۹) موبین (۱۰) و ضحرت (۱۱) انگیز
 پرمیزی و سخن دیگری را بکلام خود قطع کنی و با بهام (۱۲) و ابهام (۱۳)
 و ایماء (۱۴) و تقریض (۱۵) نسبت بکسی تو بهین (۱۶) و امانت (۱۷)
 نکنی و در موضوعی که مربوط بتوبیست مداخله و اظهار رای و عقیده ننمایی و از
 اشتقاق (۱۸) سمع کاظم بر حذر باشی و از تعلق و تصلف (۱۹) و مدینه
 (۲۰) و تحسین و تقریظ (۲۱) یا انتقاد و اعتراض (۲۲) بیجور و نادر و
 پرمیزی و باعتران یا غرار (۲۳) و اعظام (۲۴) و با اشتباه (۲۵)
 و اکفاء (۲۶) بادب و احقار و با کبرتران بتلطیف (۲۷) و استیلا
 (۲۸) سخن گوئی و از کذب و تمثیل و بهتان (۲۹) و افتراء (۳۰) بر حذر
 باشی و سخن را که اثبات آن از چیزی در دست است طاعت تو خارج یا مقدر (۳۱)

و مقصّر باشد بزبان نیاموری و از قول هیچ کس سخنی غیر واقع یا ضمیمه (۳۲)
 و خنقه (۳۳) انگیز ذکر کنی و از القار (۳۴) فتنه و غمز (۳۵) و رعایت (۳۶) و تضرع
 (۳۷) و تخلیط (۳۸) کاظم مختار باشی و در تالیف (۳۹) و تجنیب (۴۰) و املا
 ذات البین (۴۱) جهد و اتمام کافی کنی و در حفظ الغیب و صیانت (۴۲)
 عرض (۴۳) و حیثیت دوستان و خویشان در غیاب ایشان سعی و اجتهاد
 کافی مصروف و مبذول (۴۴) داری و نصایح و موعظا (۴۵) خیر خواهان
 بگوش جان احشاء (۴۶) و استماع کنی و بمعرض عمل و منصفه (۴۷) اقدام
 و اجراء گذاری و بسنجی تقوه (۴۸) نکنی که ملجأ (۴۹) بمحضرت (۵۰) شوی
 معانی لغات مشککه نوشته و وار و هم

(۱) پُرگو (۲) یاوه گو (۳ و ۴) زشت و ناپسند (۵ و ۶) بیوده + خارج از
 حد ادب (۷) پرهیز کننده (۸ و ۹) شوخی (۱۰) خوار کننده (۱۱) و تشنگی
 (۱۲) مرسته سخن گفتن (۱۳) بشک انداختن (۱۴) اشاره کردن (۱۵)
 بکنایه سخن گفتن (۱۶ و ۱۷) کسیر خوار و سبک کردن (۱۸) دزدی گوش
 (۱۹) چاپلوسی (۲۰) چاپلوسی + فریب دادن (۲۱) گفته یا نوشته کسی را
 خوب دانستن (۲۲) خرد و گیری (۲۳ و ۲۴) گرامی داشتن (۲۵ و ۲۶)

مانند + همکنان (۲۷) مهربانی (۲۸) و بختی (۲۹ و ۳۰) نسبت دروغ
 و نار و ابجسی دادن (۳۱) دشواری (۳۲ و ۳۳) کینه (۳۴) و ادا کردن
 + فتنه برپا کردن (۳۵ و ۳۶) سخن چینی (۳۷ و ۳۸) دو همزون + آبر گل
 آلوده کردن (۳۹ و ۴۰) بین دو یا چند نفردوستی انداختن (۴۱) اشتی داد
 (۴۲) نگهداری (۴۳) آبرو (۴۴) بخشیده شود + صرف شده (۴۵) پند
 (۴۶) شنیدن (۴۷) محل ظهور (۴۸) دکان کشودن + بر زبان آوردن
 (۴۹) ناچار (۵۰) پوش

۱۹- وابسته های کلمه نسب

نسب (بستگی خانوادگی) نسبت (بستگی + شایستگی) نسبتی (خویش
 + وابسته) انساب (نسبها) نیب (نجیب + خانواده دار) منسوب
 و منسوبه (نسبت داده شده + خویش) انساب (مزاوارتر) مناسبت
 (شایستگی) مناسب (شایسته) انساب (نسبت داشتن) منتسب
 نسبت دارنده)

نکته ۴ (اطلاقی) اگر نموده وسط یا آخر کلمه عربی خودش مضموم یا
 خودش ساکن و ما قبلش مضموم باشد در هر دو صورت کُرشیش و او میشود

مثل مسؤول لَوْ مَ (پست شد) وُؤْمِن وُؤْمِن وُؤْمِن (مروارید)
 وُؤْمِن لَوْ (درخشیدن) وُؤْمِن وُؤْمِن (آمدن) وُؤْمِن (کندی)
 نکته ۴۲ (انشائی) از استعمال غلطهای مشهور زیر در تقریر و تحریر
 احتراز نمایند

غلط	صحیح	معنی
حَبِّ الام	حَبِّ الام	بموجب فرمان یا دستور
نُصْبُ العین	نُصْبُ العین	هدف محل توجه
حَبِّ الفرمود حَبِّ الفرمایش	حَبِّ الفرمایش	_____
عملجات	عمله یا	کارگران
نقشجات	نقشه یا	_____
آدویه جات	آدویه یا	دارو یا
سبزیجات	سبزیها	_____
طَرَفُ العین	طَرَفُ العین	چشم بهزدن
لَمْ یَزَع	لَمْ یَزَع	کاشته نشده بدون آب و علف

نوشته سیر و هم

نمونه ای از فتوت (۱) جوانمردان

سلطان صلاح الدین ایوبی از اعمراء عالیه و زعماء (۲) و نقباء (۳) سلیم نفس
(۴) و با شهامت (۵) و سماحت (۶) اسلام و اصلاً اهل کردستان ایران
بوده است و مدتی در آسیای صغیر و مصر آمارت (۷) و سلطنت داشته
و سلسله ای بنام سلاطین ایوبی تأسیس کرده است صیت (۸) نصفت
(۹) و عدالتش در افواه (۱۰) خواص (۱۱) و عوام (۱۲) افتاده و صلاهی
رافت و عطفش (۱۴) در اقطار (۱۵) و اصفاع (۱۶) جهان پیچیده
از جمله آنکه وقتی در یکی از غزوات و محاربات صلیبی که سلطان عظیم الشان از
فرانسه و انگلیس و آلمان در آن دخالت داشتند صلاح الدین ریشارد
قلب الاسد (شیردل) را مشاهده کرد که در صف مجارین پیاده مشغول مجاهدت
و منازعه است علت این کار را از ملازمان خود استفسار و استقصاء (۱۷) کرد
گفتند اسب شیردل در حین مناصبت (۱۸) و مکافحه (۱۹) مقتول شده
از استماع این سخن بغایت متأثر و متألم شده و خلاف فتوت و حمیت (۲۰)

دانست که او سواره و مبارز (۲۱) و مقتاتش (۲۲) پیاده باشد پس فوراً
 ابی عربی مجتهد (۲۳) تمام لوازم و وسایل لازمه حرب و نزاع برای شیردل
 فرستاد اتفاقاً قلب الاسد در ضمن مقارعه (۲۴) و مقاتله بدست سپاهیان
 اسلام اسیر و دستگیر شد چون صلاح الدین از اسارت (۲۵) و خدلان او ^{مطلق}
 گشت بدون مکث (۲۶) و بکث (۲۷) او را استقبال و اعزاز و اعظام
 فوق العاده نمود و با کمال عزت و احترام او را بمحسکه (۲۸) و مستقر (۲۹)
 خویش اعزام (۳۰) و عودت (۳۱) داد و یک بار دیگر استغناء (۳۲)
 طبع و عزت نفس و سماحت و قوت فطری و غریزی (۳۳) خویش را بمعرض
 و منصفه ظهور رسانید

لغات مشکله نوشته سیر و هم

(۱) جوانمرد (۲) فرماندهان - مفروش زعیم (۳) برگزیدگان - مفروش
 نقیب (۴) کلمه سلیم سه معنی دارد بی آزار - تندرست - مارگزیده (۵)
 دلیری (۶) بخشندگی (۷) فرمانروائی (۸) آوازه (۹) دادگری (۱۰)
 دامن - مفروش فم یا قوه (۱۱) ویرگان (۱۲) همگان (۱۳) آوازه (۱۴)
 مهربانی (۱۵) کرانه ها - مفروش قطر (۱۶) گوشه ها - استانه ها - مفروش ضعیف

(۱۷) دقت و کجکاو ی کردن (۱۸) ایستادگی در مقابل دشمن (۱۹) جنگ
 وز دو خورد بی ترتیب (۲۰) مردانگی (۲۱) جنگ کننده (۲۲) ز دو خورد کنند
 (۲۳) آماده (۲۴) بمد گیر را بتیر زدن (۲۵) اسیر شدن (۲۶ و ۲۷) درنگ کردن
 (۲۸) اردوگاه (۲۹) آسایشگاه (۳۰) فرستادن (۳۱) برگشتن (۳۲)
 اظهار بی نیازی (۳۳) طبیعی + ذاتی

۲۰ وابسته های کلمه عَرَض

عَرَض (پنا + اظهار کردن) عَرِض (پهن) اَعْرَض (پهنتر) عَرِضَه
 (نوشته یا شکایت کوچک بزرگ) عَرَايِض (عَرِضَه ها) عَرُوض (رُخ دادن)
 عَارِض و عَارِضَه (رُخ دهنده) عَوَارِض (عارضه ها - مالیاتها) عَرُوض (عظم
 شناسی) عَرَض (ظاهر + در مقابل جوهر) اِعْرَاض (روبرگرداندن) تَعْرِضِ
 (بجای سخن گفتن) مُعَارِضَه (اسباب زحمت هم شدن) اِعْتِرَاض (خرد گیری)
 مُعْتَرِض (خرده گیر) تَعَرَّض (مانع شدن + خرده گیری) مُتَعَرِّض (مانع نشدن)
 عَرُودَه گیر (عارضه) اِظْهَار کردن (مَعَرَض (محل ظهور) مَعْرُوض و مَعْرُوضَه (اظهار
 شده) عَرَض (آبرو) عَرَضَه (شایستگی + وسیله + چاره جویی)
 نکته ۴۳ (اطلاعی) اگر در آخر کلمه فارسی ماء غیر محفوظ باشد و بنحوا

آن کلمه یار ضمیر یا یا نسبت یا یار وحدت یکسانند باید مابین یار غیر
ملفوظ و حرف یار یک حرف همزه هم اضافه کنند مثل تورفته ای گیوه ای
آباده ای خریده ای و اگر بخوانند اسم منوتم بهار غیر ملفوظ را بکلمه ای اضافه
کنند یا صفتی برای آن ذکر نمایند کافی است که همزه ای روی یار غیر ملفوظ
بگذارند و آنرا بصورت یار تلفظ نمایند مثل لانه بلبل - خانه خراب -

شانه چوبی

نکته ۴۱۴ (اطلائی) چون تاء زائد آخر اسمهای عربی در فارسی
بصورت یار غیر ملفوظ تلفظ میشود پس قاعده مذکور در نکته ۲ شامل چنین
کلماتی هم میگردد مثل قاعده ای صحیح و طایفه کلمات
سؤال ۱۳ (انشاء) مضرات سخن چینی را شرح دهید

نوشته چهاردهم

نتیجه تقلید بجا

بوزینه ای بخاری را دید که بر تخته چوبی نشسته و آنرا رده میکند و بعضی آنکه
یک ذرع از چوب را پیشکافد یعنی چوبی در انتهای شکاف قرار میدهد در

کار جلادت (۱) و مهارت (۲) مخصوصی بخرج میداد بوزینه از مشاهدۀ آن
منظره دچار بُست (۳) و تحیر شد: هوی و هوس او را مُحرَض (۴) و مُحَرَك
گشت که از بخار تقلید و تآسی (۵) و متابعت (۶) و مطاوعت (۷) کند
پس مُتَنَبِّز (۸) و مُتَرَصِّد (۹) ایستاد تا در و دیگر بقضای حاجتی رفت بوزینه
بدون مقایسه (۱۰) قوای حسی و فکری خود با بخار بر چوب جست و نمیدانست که
(کار بوزینه نیست بخاری) بلاغره تقلید از بخار مشغول از ره گردن چوب شد
در این اثناء (۱۱) دُش در شکاف چوب آویزان گشت و او بدون کمرین
توجه و التفات بدین موضوع مخفی را که بخار برای تعیین مقدار بریده شده در شکاف
چوب قرار داده بود بیرون آورد پس دُش در شکاف با کمال صلابت (۱۲)
و اِیقان (۱۳) بهم متصل شد و بوزینه از شدت تآلم و تأثر در شرف (۱۴)
غشی (۱۵) و اِغناء (۱۶) بود که غفلت و بختۀ بخار بر سید و بوزینه را جدا
حال دید و از دیدن این صحنۀ مُضحِک (۱۷) مُتأثر و مُتغیر شده برای تآویز
و تنبیه بوزینه او را مورد سُختم (۱۸) و سَب (۱۹) و ضرب سخت قرار داد
بوزینه بقدری از صدمه و آسیب این تنبیه تآلم و مُنَرَجِر (۲۰) شده بود
که آلم (۲۱) و تَرَج (۲۲) ماندن دُش در شکاف چوب را بطاق نمود (۲۳)

و نسیان (۲۱۵) گذاشته با خود میگفت

هر که آن کند که نباید — آن بنید که شاید

لغات مشکله نوشته چهارم

(۱) زرنگی و چاکلی (۲) استمادی (۳) مات شدن (۴) وادار کنند

(۵ و ۶) پروی کردن (۸) چشم براه (۹) در کین نشسته (۱۰) با هم

سجیدن (۱۱) میان (۱۲) سختی و محکمگی (۱۳) محکم کردن (۱۴) نزدیک شدن

(۱۵ و ۱۶) بیوش شدن (۱۷) خنده آور (۱۸ و ۱۹) دشنام و نامزد گرفتن

(۲۰) پنج دیده (۲۱) درو (۲۲) اندوه (۲۳) نابود کردن (۲۴) فراموش

کردن

۲۱ وابسته های کلمه اَرْض

اَرْض (زمین) اَرْضی و اَرْضون و اَرْضین (زمینها)

۲۲ وابسته های کلمه غَرَض

غَرَض (نشانه + قصد + دشمنی) اَغراض (غَرَضها) اِغراض (دشمنی

کردن) مُغْرِض (دشمن و بدخواه)

۲۳ وابسته های کلمه غَرِزَه

غریزه (دیر پشت) غرائز (غریزه ها) غریزی (ذاتی)

۲۴ وابسته های کلمه قرض

قرض (وام) قروض (وامها) استقراض (وام خواستن) مقراض

(قیچی) مقروض (وامگیر + بدبکار) قراضه (خردۀ زر و سیم + شکسته و

بیمصرف) قراضه (جوده) انقراض (بریده شدن + نابود شدن) منقرض

(از بین رفته + نابود شده)

سؤال ۱۴ (انشاء) باقتضای استعداد و معادلات خود مفاد شعر

زیر را شرح دهید

آن به که هر کسی بچنان کار خود کند و آنکس که کار خود نکند نیک بد کند

نوشته پانزدهم

وحدت ملی

آفراد یک ملت بمنزله اعضاء یک خانواده یا بمثابة (۱) جوارح یک بدنند

و همان طوری که اعضاء یک تن یا افراد یک خانواده سعادت مند در عین حالی که هر

وظیفه ای مخصوص و معین انجام میدهد برای تأمین سلامت و ادامه حیات با هم

تشریک سماعی میکنند و دو اصل مساوات و موارات را مرعی (۲) و ملحوظ
 (۳) میدارند باید انالی یک کشور یا افراد یک ملت هم با یکدیگر متحد و متفق بود
 در تشدید (۴) مبانی استقلال کشور و ترقی و تعالی (۵) افراد آن در کلیه شؤون
 (۶) و مراحل علمی و اقتصادی و تهیه مرغبات (۷) و بوعايش (۸) رفاه و
 فراغ هموطنان خویش ذره ای قصور و ابطال و طرقة العینى مسامحه و ملاحظه (۹)
 نکنند و از مقامات (۱۰) متاعب (۱۱) و مصاعب (۱۲) در راه عمران
 (۱۳) مملکت و حفاظت و صیانت آن از تعدی و تجاوز بیگانگان و رفع
 ارجحاف (۱۴) و اِعْتَسَاف (۱۵) ظلمه (۱۶) و غاصبین حقوق اجتماعی بپول
 و هراس و دُباس و محابذ داشته باشند و هیچ ذریعه و وثیقه اسباب ایدأ
 (۱۷) و اِضْرار (۱۸) هموطنان و اِنْقِراض و اِضْغِلَال (۱۹) قوای ملی و مملکتی
 خود را همیا و همند (۲۰) سازند و تبلیغ (۲۱) یا تهدید (۲۲) دشمنان و برخوانان
 کترین لطمه و صدمه و کوچکترین ثلمه (۲۳) و فتوری (۲۴) را باس (۲۵) اساس
 و بنیان استقلال و استقرار ملک و ملت رواندارند و اتحاد (۲۶) و ضغائن
 (۲۷) و اختلافات عربی و مسلکی و حتی مناقشات و مشاجرات مذمبی را در
 مواقع خفیر (۲۸) بطاق محو و نسیان گذاشته بانهایت محبت و صمیمیت

در حفظ حدود و ثغور (۲۹) کشور و تأمین وسایل ارتقاء (۳۰) و اعتناء (۳۱)
افراد ملت بذروه (۳۲) و آوج (۳۳) عزت و سعادت اهتمام کافی و سعی
بجزیل (۳۴) مصروف و مقصور (۳۵) دارند و همه برای همه مفید و خدنگند
و یار شاطر باشند ره چنین است مرد باش و برو

لغات مشکله نوشته پانزدهم

(۱) مانند (۳ و ۲) در نظر گرفته شده (۴) محکم کردن (۵) بالا رفتن (۶) حالتها
+ درجه (۷ و ۸) وسیله (۹) مستحق کردن + پشت گوش انداختن (۱۰)
تخل کردن (۱۱) رنج (۱۲) دشواریها (۱۳) آبادی (۱۴ و ۱۵) ستم + نور
گوئی (۱۶) شکران (۱۷) اذیت کردن (۱۸) زبان رساندن (۱۹) نابود
شدن (۲۰) آماده شده + گسترده شده (۲۱) بطبع انداختن (۲۲) ترسان
(۲۳) شکاف (۲۴) مستی + ناتوانی (۲۵) پایه اصلی (۲۶ و ۲۷) کینه
مفروض آنها حق و ضعیفه است (۲۸) عظم + بزرگ + خطرناک (۲۹) مرزها
(۳۰ و ۳۱) بالا رفتن (۳۲) ذروه - ذروه - ذروه = بلندی (۳۳)

بلندی (۳۴) زیاد و قابل توجه (۳۵) صرف شده -

۲۵ و بسته های کلید شفاء

ثَنَاء (رتایش) آثَاء (میان) ثَانِی و ثَانِیَه (دوم) ثَنِیَه (دندان
پیشین) ثَنَائِی (جمع ثَنِیَه - دندانهای پیشین) ثَنِیَه (دوتا قرار دادن)
ثَنِی (دوتا قرار داده) ثَانِیَه (مقدر $\frac{1}{2}$ دقیقه) ثَوَانِی (ثانیه ها) ثَنَائِی
و ثَنِیَن (دوتا در مذکر) اِثْتَان و اِثْنِیْن و اِثْنَان و اِثْنِیْن (دوتا
مؤنث) ثَنِی (دوتا) سَبْعُ المِثْنِی (کنایه از قرآن) یوم الاثْنِیْن
(روز دوشنبه) ثَوَی (بِت پرست) اِستِثَاء (خارج کردن) مُسْتَثْنِی
(خارج کرده شده) مُسْتَثْنِیَات (جمع مُسْتَثْنِی)

نکته ۴۵ (اطلاعی) واو معدوله واوی است که نوشته میشود و
خوانده نمیشود و این حرف در کلمات فارسی زیاد و اغلب بعد از حرف (خ)
دیده میشود و در کلمات عرب بندرت یافته میشود

نکته ۴۶ (اطلاعی) این کلمات فارسی واو معدوله دارند
دو - تو - خود - خور (آتش + آفتاب) خوار (ذلیل + خورنده +
نام بخشی است در حومه تهران) خواف (نام شهرست در خراسان)
خوان (سفره) خواب - نخود - خواه (خواهنده) خواهر - خویش
(خود + خودی) خویششن - خوش - خوشاب - خوراک - خورتاب

(شمال) خورشید - خورداد - خوره (ناخوشی جذام) خورجین
 خواست - خواستن - خواهش - خویش - آخور - بر خوردار
 در خورد - خورش - خواندن - خوانا - خواستار - خوارزم - فرا
 (سزاوار) خواجه - خواجه (نام شاعریت) خوانچه - استخوان -
 سانشورده (پیر)

و اما کلمات خرد (کوچک) و خوشنود و خرسند را باید بدون واو
 نکته ۴۷ (املایی) این کلمات عربی واو معدوله دارند -
 اولو - اولی (صاحبان) اولاء - هؤلاء (اینها - آنان)
 اولئک (آنها - آنان)

نکته ۴۸ (املایی) در وسط بعض از کلمات عربی واوی نوشته و ا
 تلفظ میشود مثل حیوة (زندگی) زکوة (زیادتی) صلوة (نماز) ربوبی
 (سودنا مشروع) و چون این کلمات در جمله بای فارسی استعمال گردد بهتر
 است که مطابق تلفظ نوشته شود مثل حیات - زکات - صلوات - با
 سؤال ۱۵ (انشاء) این ضرب المثل در کجا استعمال میشود
 (چراغی که بنجانه رواست مسجد حرام است)

نوشته شانزدهم

نتیجه راستگویی

ثقیف
نصف

در آسمان (۱) و آثار (۲۱) تاریخی ضبط و ثبت شده است که وقتی حجاج بن یوسف
که در قنات (۳) قلب و سیطره (۴) و سفک (۵) دمار (۶) یک
طولی (۷) و شهرت و تهوری (۸) بنزد داشته جمعی از محکومین بقبل بملفوظ
عدم سوق (۹) میداد در این حصص و بنص (۱۰) یکی از متصرفین با کمال جرا
و شهادت گفت ای امیر از قتل من غمض (۱۱) عین و کظم غیظ نما زیرا بر تو
ورقه (۱۲) توحقی ثابت و مبرهن (۱۳) دارم حجاج پرسید ترا بر من چه
حق است گفت یکی از اعدای (۴) و خصما (۵) تو نسبت بتو بست (۶)
و شتم (۷) و ذم (۸) و قدح (۹) بیند و من او را از این کار منع و از تو
حفظ الغیب کردم حجاج پرسید آیا بر صدق مدعای خود دلیل متقن (۲۰) و
شایدی عدل (۲۱) و موثق (۲۲) داری گفت آری و یکی دیگر از اسرا
(۲۳) مقدمه و الدم (۲۴) را بسمت (۲۵) شهادت و تائید و تصدیق معرفی
نمود حجاج از آن اسیر پرسید آیا تو شاید و ناظر این عمل بودی اسیر با صراحت

لجه و بدون بول بر اس و باس و محبا گفت آری من آن منظر را برای این
 (۲۶) شاید کردم و صدق اظهارات این شخص را تصدیق و تأکید میکنم حجاج
 با کمال ثبوت و تحیر پرسید پس چرا تو در دفاع از من با او تشریک مساعی و بدل
 بهمت و نعمت نکردی گفت چون من با تو عناد (۲۷) و خصومت (۲۸) و حسنه
 و نقاضت (۲۹) داشتم و مدافعه از حقوق و حفظ الغیب خشم عنود (۳۰) من
 لازم نبود حجاج چون این ماجرایی (۳۱) بشنید در عین قساوت و صلابت
 تحت تأثیر عاطفه و سخنان غاری (۳۲) از کذب و تقلب و منزه (۳۳) از
 تملق و تصلف (۳۴) واقع شده از قتل و اعدام هر دو نفر صرف نظر کرد و آوی
 بازاء (۳۵) حتی که بروی داشت و دومی را بعلت صدق گفتار و شهادت
 و عزت نفس و استغفار طبع دی

معانی لغات مشکوه نوشته شانزدهم

- (۱) افسانه (۲) یادگار ما - مفروش - مآثر (۳) سنگدلی و بیرحمی (۴)
- خشم و چیرگی (۵) رنجین خون (۶) دماء - مفروش دم یاد مؤ (۷) دراز -
- بذکرش اطلول (۸) بیباکی (۹) راندن + فرستادن (۱۰) گیر و دار (۱۱)
- چشم پوشیدن (۱۲) گردن (۱۳) آتشکار + روشن (۱۴) دشمنان

مفروش عدد (۱۵) دشمنان - مفروش خصم (۱۶ و ۱۷) دشنام و نامز
گفتن (۱۸ و ۱۹) نکوهش + بدگویی (۲۰) محکم و استوار (۲۱) دادگر
(۲۲) قابل اطمینان (۲۳) اسیران (۲۴) آنکه خوش ریختنی است
(۲۵) مقام کار و پیشه (۲۶) پشتم خود دیدن (۲۷ و ۲۸ و ۲۹) دشمنی (۳۰)
دشمن سخت (۳۱) آنچه واقع شده است (۳۲) برهنه و بیزار (۳۳) پاکیزه
بیعیب (۳۴) چاپوسی (۳۵) عوض + برابر

نکته ۱۶۹ (انشاء) از جمله غلطهای مشهور این است که میگویند یا مینویسند
فلان چیز مثل فلان چیز میماند در صورتیکه احتمال دو علامت تشبیه برای
یک تشبیه غلط است بلکه باید گفت یا نوشت فلان چیز مثل فلان چیز است
یا این بان میماند

نکته ۵۰ (انشائی) باز هم از غلطهای مشهور است که اسمهای
عربی را یک دفعه هم با علامت جمع اسم فارسی جمع می بندند مثل اسبابها
اسلحه ها ادویه جات اولادان این قاعده در خود عربی هم جمع بر جمع
یا منتفی الجموع نامیده میشود و غلط و نادر است پس باید گفت و نوشت
اسباب - اسلحه - ادویه - اولاد و امثال آن

۲۶ وابسته های کلمه سَوء

سَوء (بدی) سَوء (بد) ریشی و سیئه (بد و ناپسند) سیئات
(صفات بد) اَسَوء (بدتر) مَسَاة (صفت بد) مَساوی (صفات بد)
اِسَاء (بدی کردن) مُسئ و مُسیئه (بدی کننده)

۲۷ وابسته های کلمه سَوی

سَوی (پایدار و برابر شدن) سَوی (اسم دائم الاضافه و علامت استثنا
و معنی جز میباشد) سَواء (کیسان - حد وسط) سَوی (کیسان + برابر)
لَا سَما (مخصوصاً) تَسوِیه (برابر کردن) مُساوات (برابر شدن) مُساوی
(برابر) اِسْتواء (برابر شدن + چیره شدن) مُستوی (برابر + چیره)
سؤال ۱۶ (انشاء) برای فهمیدن مقاصد و مطالب نظم مؤثرتر است
یا نه و چه دلیل (مقصود از نظم شعر و مراد از شرعبارت غیر شعری است)

نوشته هفدهم

آیا تقلید لازم است؟

تقلید در لغت بمعنی قلابه (۱) برگردان افکندن و در اصطلاح از قول

یا فضل کسی تأتسی و تبعیت کردن است و این کار از غرائز (۲) و مفطورات
 (۳) هر حیوان و انسانی است با این تفاوت که حیوان از اطوار (۴)
 و حرکات بهجنان خود علی‌الغیاء و بدون غور و تأمل و خوض و تعمق در مال
 (۵) و نتیجه آن متابعت و مطاوعت میکند و از تکرار و توالی (۶) و تواتر
 (۷) آن خسته و مُنْغَبِز (۸) و مُشْمِز (۹) نمیشود ولی انسان مخصوصاً
 اگر مُتَحَلّی (۱۰) بر یور علم و تجربه باشد در این زمینه وقت و تفکر مینماید و در
 و و لَعَش (۱۱) در این باب کمتر از حیوان است یعنی شخص عاقل و محتاط
 و حازم (۱۲) و بصیر (۱۳) از علوم و حِرَف (۱۴) و صنایع و سایر
 مَرایا (۱۵) و مُحَسَّنات (۱۶) بَلَلِ رَاقِیَه (۱۷) و حِیَّه (۱۸) بلکه از هر
 فرد نابغه (۱۹) و مُبَرِّز (۲۰) تأتسی و تبعیت و اِقْتِباس (۲۱) و اِقْدَا
 (۲۲) میکند و از رذایل (۲۳) و ذَمَائِم (۲۴) و قَبَاح (۲۵) و شَتِیع
 (۲۶) اخلاق دیگران هر قدر فریب‌بنده و خوش ظاهر باشد حذر و احتراز
 مینماید ولی افراد و بَلَلِ مُنْخَط (۲۷) و بی بهره از علم و معرفت مانند بَجِّع رَعَا
 (۲۸) بلا اراده و اختیار از طَوَّاهِر (۲۹) و زَخَارِف (۳۰) زندگانی
 دیگران اِتِّبَاع (۳۱) و اِنْقِیَاد (۳۲) میکنند و بِلِشِیج و بِلِشِیج (۳۳)

وسایل ذلت و انحطاط (۳۴) بلکه موجبات انقراض و انحلال خود را محتاجا
و عدم حیات (۳۵) و یاقوت خوشی را بمقتضای (۳۶) ظهور میرسانند و
همین نوع تقلید و تاسی است که مورد انتقاد و اعتراض جلال الدین مولوی
قدس سره (۳۷) قرار گرفته و گفته است

خلق را تقلیدشان برباد دد ای دو صد صنت بر این تقلید با
معانی لغات مشکله نوشته شده اند

- (۱) گردن بند (۳ و ۲) سرشتهها مفردشان غریزه و مفسطوره است (۴)
- حالتها - خوبها (۵) سرانجام + جای بازگشت (۶ و ۷) پی در پی آمدن
- (۸) دلگیر (۹) رنجیده (۱۰) آرایش یافته (۱۱) میل زیاد (۱۲) دو
- اندیش + عاقل (۱۴) بنیاد آگاه (۱۵) وسایل برتری (۱۶) خوبها
- (۱۷) بالا رونده (۱۸) زنده (۱۹) فوق العاده و برجسته (۲۰) برگزیده
- (۲۱) کسب روشنائی کردن (۲۲) پیروی کردن (۲۳ و ۲۴) صفات
- و ناپسند (۲۵ و ۲۶) زشتیها (۲۷) پست و عقب مانده (۲۸) پشه ها
- کوچک و بقیل و شعور (۲۹) ظاهرا (۳۰) زیورنا (۳۱ و ۳۲) پیروی
- کردن (۳۳) بواسطه پیروی (۳۴) پستی + عقب ماندگی (۳۵) شایستگی

(۳۶) محل ظهور (۳۷) پاکیزه باشد راز او

۲۸ وابسته های کلمه و عطف

و عطف (پند دادن) و اعطف (پند دهنده) و عطا (پند دهندگان) و عطف
(پند + اندرز) و اعطف (پند) و اعطا (پند گرفتن) و عطف (پند گیرنده)

۲۹ وابسته های کلمه نصیح

نصح (پند دادن) ناصح (پند دهنده) نصیحت (پند) نصایح (پند)

منصحت (بهم پند دادن) نصوح (پند پذیر + مقرون بحقیقت)

نکته ۵۱ (انشائی) باید متوجه بود که کلمه بالطبع بمعنی خود بخود مقتضی

طبیعت و کلمه بالشیخ بمعنی نتیجه پیروی است و هر یک مورد استعمال معنی

دارد مثل آب در حرارت صد درجه بالای صفر بالطبع بجوشش می آید و بخار می شود

و طفلی که تحت تربیت پدر و مادر فاسد الاخلاق واقع شود بالطبع بد اخلاق می شود

نکته ۵۲ (انشائی) وقتی بخوانند برای اشخاص عارف و درویش مسکین

طلب مغفرت کنند جمله قدس سیه = رازش پاکیزه بماند) استعمال میکنند

سؤال ۱۷ (انشاء) یک شاگرد جدی را بایک دانش آموز تنبل

مقایسه کرده نتیجه عمل هر کدام را تشریح نماید -

نوشته‌های مجد بهم

حسن تصادف

رنج
 آئمه (۱) و فحول (۲) نورِ خیزن در بطن (۳) کتب و مثنون (۴) سیر و توان
 ثبت و ضبط کرد، اندک وقتی عمادالدوله دلیلی بر شهر شیراز تسلط و استیلا
 یافت سپاهیانِش بدو مراجعه کرده تقاضای مؤونه (۵) و راتبه (۶) کردند
 و اتفاقاً عمادالدوله در آن موقع از حیث وضع مالی در مضیقه و عسرت (۷) بود
 و قدرت و استطاعت اسعاف (۸) نامول (۹) و انبجار (۱۰) مسؤل
 آنانرا داشت با نغایت زعارت (۱۱) خاطر و توزع (۱۲) ضمیر در قصر
 خوابیده و در بحر تفکر و تیر غوطه و در بود بقتت مشا به کرده که ماری عظیم الجثه و قوی
 هیکل و مهیب و مائل از گوشه سقف اطاق خوابگاه خارج و گوشه دیگر داخل
 عمادالدوله این سائمه و حادثه غیر مترقبه را بفال نیک گرفته برای تحقیق قضیه
 و تفحص و تجسس و استقصاء کامل زردبانی طلبیده محل دخول مار صعود (۱۳)
 و خروج (۱۴) کرد و در آنجا بیغوله ای (۱۵) مَظْمُورَه (۱۶) یافت چون قدم
 در داخل آن نهاد صندوفی محتوی (۱۷) پانصد هزار مسکوک طلا یافت از جرأ

این موفقیت و نیل (۱۸) بدین ثروت و کنت (۱۹) مُقَتَّنِیْ به (۲۰) زائد الوصف
 محفوظ و مشغوف و بی اندازه قبیح (۲۱) و مسرور شد و شکر و ثناء فیاض (۲۲)
 مطلق و واهب (۲۳) عطوف (۲۴) و مشفق (۲۵) بجای آورد پس
 مثال (۲۶) داد و تا وجوه مُقْتَنَم (۲۷) را صرف رفع نقایص (۲۸) و قضا
 حوائج اتباع (۲۹) و اشباع (۳۰) و اصحاب (۳۱) و انصار (۳۲) او
 نمایند و وسایل ترفیه (۳۳) و ترضیه (۳۴) خاطر آنان را بوجه احسن و نحو
 اتم (۳۵) و اکمل (۳۶) همیا سازند

لغات مشکلمه نوشته مجدد هم

(۱) پیشوایان - مفروش امام (۲) بزرگان - مفروش فحل (۳) شکمها -
 مفروش بطن (۴) میانها - مفروش تن (۵ و ۶) جیره + خج روزانه
 (۷) تنگی و سختی (۸) انجام دادن (۹) آرزو (۱۰) فراهم کردن (۱۱)
 خلق تنگی (۱۲) پراکندگی - دل واپسی (۱۳ و ۱۴) بالارفتن (۱۵) جای
 تاریک و ویران (۱۶) خراب و درهم ریخته (۱۷) دربردارنده (۱۸) رسیدن
 + بدست آوردن (۱۹) دارائی + توانائی (۲۰) قابل توجه (۲۱) شاد +
 خوشحال (۲۲) بخشنده (۲۳) بخشنده (۲۴) مهربان (۲۵) دلسوز

(۲۶) فرمان (۲۷) باز یافته + بر ایگان یافته (۲۸) غیبها - مفروش نقیصه

(۲۹) پیروان - مفروش تابع یا تبع (۳۰) پیروان - مفروش شیعه (۳۱) یاران

مفروش صاحب (۳۲) یاران - مفروش نصیر (۳۳) آسود و کردن (۳۴)

خشنود کردن (۳۵) نوع (۳۶) تمامتر (۳۷) کالتر

۳۰ وابسته های کلمه غمض

غمض (چشم پوشیدن + صرف نظر کردن) غموضت (مشکل بودن)

غامض و غامضه (مشکل) غوامض (مشکلهای) اغماض (چشم پوشیدن)

۳۱ وابسته های کلمه غمز

غمز (چشمک زدن + سخن چینی) غمزو (چشمک زدن + ناز کردن) غمزات

(نازها + چشمکها) غماز (سخن چین)

سؤال ۱۸ (انشاء) مفاد این شعر را شرح دهید

هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طائی نبسد

نوشته نور و هم

نصایح

(۶)

بر عاقل بصیر (۱) و حازم (۲) محتاط (۳) فرض و حتم است که در کارهای خطیر
و عزائم (۵) امور با اهل دماء (۶) و فطنت (۷) و ارباب تیقظ (۸)
و بصارت (۹) مؤامره (۱۰) و تبادل فکر کند و نصایح و مواعظ آنانرا
مطمح (۱۱) نظر و نصب العین (۱۲) خویش سازد تا از صوب (۱۳) صواب
(۱۴) منحرف (۱۵) نشود و بجنب و خطا و تخطی عقلی نگردد و از تذنب (۱۶)
و نفاق بکلی محترز (۱۷) باشد و اگر در امری با او مشورت کند جز بخیر و صلاح
و صدق و سداد سخنی نگوید و اراء (۱۸) طریق نمیگذرد که مؤدی (۱۹) بمضرت
و خسران (۲۰) و غبن (۲۱) و خذلان دیگران شود که خیانت در مشاوت
از قرائن (۲۲) و امارات (۲۳) متقنه و صریحه لامت طبع و دناست (۲۴)
فطرت و خُبث (۲۵) طوئیت (۲۶) است و از دوست مستزید (۲۷)
و ارباب حقد (۲۸) و ضغینه (۲۹) بر خذر باشد و از مخالفت (۳۰) و مؤا^{زیست}
و مخالفت (۳۲) و مؤالفت (۳۳) با اراذل (۲۴) و آوایش (۳۵)
احترار جوید و همواره با مردم اصیل (۳۶) و نسیب (۳۷) و صاحبان
غزات (۳۸) فضل و حمافت (۳۹) عقل و عزانست (۴۰) رأی مجا^{زیست}
و معاشرت کند تا از شمار (۴۱) فضل و اصالت (۴۲) آنان اقیظ^{نست} (۴۳)

والتقاط (۴۴) کنه والتذاذ (۴۵) و احتفاظ نماید (۴۶)

معانی لغات مشکله نوشته نوزدهم

- (۱) بنیادگاه (۲ و ۳) دوراندیش (۴) بزرگ + مهم + خطرناک (۵) کارها
- مهم (۶) هوشیاری + زرنگی (۷) زیرکی (۸) بیداری (۹) بنیانی و اساس
- (۱۰) بگش فکری خواستن (۱۱) محل توجّه (۱۲) سرمشق + دستور العمل + توجّه
- (۱۳) راه (۱۴) پسندیده و درست (۱۵) کج و خارج شونده (۱۶) دورویی
- و دورنگی (۱۷) پرنهنگنده (۱۸) نشان دادن (۱۹) کشیده شده +
- نتیجه بخش (۲۰) زیان (۲۱) گول خوردن + زیان دیدن (۲۲) مانند یا مفروش
- قرینه (۲۳) نشان یا - مفروش اماره (۲۴) پست فطرتی (۲۵) پمیدی و نپاکی
- (۲۶) سرشت (۲۷) رنجیده (۲۸ و ۲۹) کینه (۳۰) آمیزش (۳۱ و ۳۲) همچون
- (۳۳) گیرگفت و یگانه شدن (۳۴) فرومایگان - مفروش ارذل (۳۵) مردم
- پست و نالایق - مفروش و تبش (۳۶ و ۳۷) نجیب و خانواده دار (۳۸)
- فروادانی (۳۹) زیادی و محکمگی (۴۰) محکمگی و درستی (۴۱) میوه یا - مفروش ثمر
- (۴۲) نجیب بودن (۴۳) میوه چیدن (۴۴) ریزه خوری (۴۵ و ۴۶) بهره
- شدن + فایده بردن -

۳۲ وابسته های کلمه و اُهب

و اُهب و اُهبه (بخشیدن بدون عوض) و ارباب (بخشنده بدون عوض) و اُواب
(بسیار بخشنده) موهوب و موهوبه (بخشیده شده) موهبت (بخشش)
مواهب (بخششها)

۳۳ وابسته های کلمه واصل

وَصَلَ (چسبیدن + رسیدن بمقصود) و وصول (بدست آمدن - بمقصد رسیدن)
و اصل (چسبنده + بمقصود رسیده) موصول (بدست آمده - کلمه ای که رابط
بین دو جمله باشد) موصولات (موصولها) وصله (چسبیدن + جمله میثاق موصول)
+ جایزه و انعام اصالت (جمع صلت) ایصال (بدست آوردن + چسبان
موصول (وصل کننده - نام شریعت) موصول (جای چسبیدن بهم رسیدن)
مواصلت (بهم چسباندن و پیوند دادن) اتصال (چسبیدن) متصل و متصله
(چسبیده) وصلت (چسبیدن - زناشوئی) وصله (نگه - پاره)
وصال (وصله کننده + پاره دوز) توصل (چسبیدن + وصله دازنده)
موصول (چسبیده - وصله دار)

نکته ۵۳ (املائی) در آخر کلمات فارسی فقط یک نوع الف دیده میشود

و بشکل اصلی الف نوشته میشود مثل آ - یا - ش - بیا - ولی در آخر کلمات عربی
 و نوع الف یاقه میشود یکی الف مقصوره که بصورت یاء نوشته ولی الف
 تنقظ میگردد مثل علی (بلندی) مصطفی (برگزیده) استعدی (در خواست)
 و دیگری الف ممدود که یک حرف باخر مانده کلمه الف است بعد از آن
 همزه ای هم دیده میشود مثل صحراء - خذراء - نساء - استغناء

نکته ۵۴ (املائی) اگر اسم مقصور عربی در جمله های فارسی واقع شود
 بهتر است که بصورت اصلی خود نوشته شود مثل اعلی - ثعلبی - مقتدی
 فتنی - و در صورتیکه باخر چنین اسمی حرف یاء زائده اضافه شود یاء اصلی
 کلمه بصورت الف نوشته میشود مثل خدا علی ترقی و مستلای حرف
 و مقتدای مردم و منتهای مراتب

سؤال نوزدهم (انشاء) مقصود از این ضرب المثل چیست
 (خبر بار تبر به که شیر مردم در)

نوشته بیستم

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را جذبان ایمان نذاو که شب استمر کند

در تصانیف (۱) و تألیف (۲) علماء اخلاق مذکور و مستور است که قتی
 ابوالضر بن مروان باکی از سرات (۳) و صناید (۴) گردانها را میخورد
 اتفاقاً دو کبک بریان شده را بر خوان و سباط (۵) امیر حاضر گردانند و عظیم
 اگر ادب محض رویت کبکها بی اختیار و بمط (۷) و و تیره (۸) مخصوصی خندید
 امیر از خنده بیخود داد و چار نهبت و حیرت شد و علت آنرا استفسار و استعلام
 نمود و فرمود و گفت من در غفوان و ریعان شباب (۹) طرار (۱۰) و قطع
 الطریق (۱۱) بودم و برای سیرقت و تنب (۱۲) متاع و خطام مسافری از
 دلمه و تنگ اعراض (۱۳) و نوا میس مردم بائس و محابذا شتم قضا را
 وقتی در منازعه ای (۱۴) قفر (۱۵) و لم یزرع (۱۶) با تاجری مصادف و
 مواج گشتم و پس از آنکه ما میملک (۱۷) او را از حوزه نقاصب و حیطه نصرت
 خارج نمودم و در صد و قتل و اعدایش بر آدم بنای انحاح (۱۸) و تضرع (۱۹)
 و ابتمال (۲۰) و تذرع (۲۱) گذاشت اما خجسته (۲۲) و این (۲۳) او
 قلب قسی (۲۴) من موثر و مشیر نیفتاد چون بکلی مایوس و متاوی (۲۵)
 گشت از فرط بئس و غم و اضطراب و اضطراب و اضطراب و اضطراب و اضطراب
 اتفاقاً دو کبک را بر روی صخره ای (۲۶) حواء (۲۸) نشسته دید آنها را



مخاطب ساخته گفت شما در موقع متقنی شهادت دهید که این شخص مراد من هیچ عذر
 موجب (۲۹) و مشروع قبیل میرساند و چون حالا این دو کتب را دیدم متذکر شفا
 و غبوت و بلاء است (۲۰) او شدم و خند و ام گرفت ابوالفضل گفت سوگند بخدا
 که مسئول آن مظلوم معمول گشته و کبکان در موقع خود بکنایه ابلاغ (۳۱) از قضا
 و تلویح (۳۲) افساء (۳۴) شهادت و ایفاء و طعنه کردند پس دستور داد
 آفای الحین آن ظالم غدار و بسع (۲۵) خونخوار را بقصاص خون آن مظلوم زیارت
 مالک دوزخ فرستادند

معانی لغات مشکله نوشته بیستم

- (۲۱) آثار فکری و قلمی (۳) بزرگان - مفروش ساری (۴) برگزیده گان
 مفروش ضدود (۵) سفره (۶) فرمانده (۷ و ۸) روش (۹) جوانی
 (۱۰) جیب بزرگ + زبردست (۱۱) راهزن (۱۲) چاپیدن (۱۳) آبرو
 (۱۴) بیابان (۱۵ و ۱۶) بی آب و علف (۱۷) آنچه دارد (۱۸) پافشاری
 (۱۹) زاری (۲۰) التماس + زاری (۲۱) دست برداشتن شدن (۲۲) و
 (۲۳) ناله + شیون (۲۴) سخت و بیرحم (۲۵) رنج دیده (۲۶) ناله
 (۲۷) تخته سنگ (۲۸) سخت و محکم (۲۹) پسندیده (۳۰) کلم عقلی

(۳۱) رساتر + کالتر (۳۲ و ۳۳) آشکار کردن (۳۴) فاش کردن

(۳۵) درنده

۳۴ وابسته های کلمه غُفران

غُفران (آمرزیدن) غافر و غفور (آمرزنده) غفار (بسیار آمرزنده)
مغفور (آمرزیده شده) مغفرت (وسیله آمرزش) استغفار (طلب
آمرزش) مُستغفر (آمرزش طلب)

۳۵ وابسته های کلمه ضَعْف

ضَعْف (ناتوانی) ضِعْف (دو برابر) ضَعْف (ناتوانی) ضَعِف

و ضعیفه (ناتوان) اَضْعاف (دو برابر یا) ضِعاف (ناتوانها)
اَضْعَف (ناتوانتر) اِضْعاف و تَضْعِیف (ناتوان کردن + دو برابر
کردن) مُضْعِف (ناتوان کننده) ضِعْفاء (ناتوانها) مُتَضَعِّف
(در مانده + بیچاره)

نکته ۵۵ (املائی) از جمله قواعد اعلال عربی این است که اگر
از دو حرف و او یا یاء خودش متحرک و ما قبلش مفتوح باشد قلب بالف میشود
و اگر این دو حرف در طرف یعنی آخر کلمه باشد پس از قلب بالف در املاء

فرق میکند بدین معنی که اگر کلمه سه حرفی و حرف آخر قابل اعلال باشد باید پس از قلب بالف بصورت الف هم نوشته شود مثلاً وقتی حرف واو کلمات عَلَوَ (بلند شد) تَمَوَ (خواند) رَجَوَ (امیدوار شد) نَجَوَ (ناجا شد) قلب بالف شود باید نوشت عَلَا - تَلَا - رَجَا - نَجَا

و اگر این حرف قابل اعلال یاء باشد پس از قلب بالف بصورت یاء نوشته شود مثلاً وقتی حرف یاء این کلمات رَمَى (تیر انداخت) قَضَى (حکم کرد) نَهَى (جلوگیری کرد) غَوَى (گمراه شد) وَفَى (نگهداشت) قلب بالف شود باید بجان صورت یاء نوشته و الف مقصوره خوانده شود یعنی باید نوشت رَمَى - قَضَى - نَهَى - غَوَى - وَفَى

ولی اگر حرف قابل اعلال اَعم از واو یا یاء در آخر کلمه چهار حرفی یا پنج حرفی یا شش حرفی باشد باید پس از قلب بالف بصورت یاء نوشته و الف تلفظ شود مثلاً وقتی حرف آخر این کلمات اَعْلَوَ (بالا برد) اَعْلَوُا (بالا رفت) اَرْتَضَى (خشنود کرد) اَسْتَعْلَوُا (طلب بندی کرد) و اَرْضَى (خشنود کرد) اَرْتَضَى (خشنود شد) اَسْتَرْضَى (طلب خشنودی کرد) و اَعْلَوُا (گرفتند) و اَعْلَوُا (بیهوش شده) اَرْتَضَى (خشنود)

و مُسْتَقْفُو (طلب بخشش شده) قلب بالف شود باید چنین نوشته شود
 اَعْلَى - اَعْمَلَى - تَعَالَى - اِسْتَعْلَى - اَرْضَى - اِسْتَرْضَى - مُغْنَى -
 مُغْنَى - مُرْتَضَى - مُسْتَقْنَى - اِرْتَضَى

نکته ۵۵ (اطلاعی) باد نظر گرفتن قواعد مندرج در نکته ۵۵ باید متوجه
 بود که اگر حرف آخر کلمه ای همزه باشد ولی در فارسی مثل الف تلفظ شود اگرچه
 کلمه زیاده از سه حرفی باشد نباید بصورت یار نوشت مثلاً این کلمات بقدا
 (شروع شده) مُجَزَّأ (تقسیم شده) هَمَّیَا (آماده شده) هَمَّأ (گوارا)
 هَمَّأ (بی عیب و پاکیزه) باید به همین صورت نوشته شود زیرا فعل ماضی مجرد است
 بَدَّأ (شروع کرد) جَزَّأ (جدا شد) هَمَّیَا (آماده شد) هَمَّأ (گوارا شد)
 بَرَّأ (پاک و بی عیب شد) میباشد

سؤال بیستم (انشاء) از فوائد خوش خلقی و مضرات بد خلقی هر چه
 میدانید شرح دهید

نوشته بیست و یکم
 اَعْمَا وَ بِنَفْسٍ

(۴) بزرگانِ صحنه (۱) پرتراجم اجتماع را عرصهٔ هیجاء (۲) و مصاف (۳) و معرکه (۴) تنارع (۵) بقاء نامیده و کسیر و اجد حق حیات و قلند و قشع از نجاه (۶) و الا (۷) موهوبه و اهب علی الاطلاق (۸) دانسته اند که در این میدان بخوبی بجای از عمده مبارزه (۹) و مغالبه بر قیسمان و حریفان برآید و حیات و اولویت خویش را بمضهٔ ظهور و معرض ثبوت رساند و از جمله وسایل بواعث اصرار این موفقیت اعتماد نفس و اتکاء (۱۱) و اتکال (۱۲) بلیاقت و استعداد ذاتی و جهد و اهتمام خویش است و عبارت صریح و واضحتر هر که بخوابد در این نشاء (۱۳) بغرت و مباہات زندگی کرده و نام نیک و اثر خیری از خود یادگار گذارد باید بعد از توکل و اعتمام (۱۴) بفضل و موهبت خالق متعال فقط و فقط بجهد و جهد و صحت عمل و مراقبت و ممارست (۱۵) خویشتن مثلی و مستطرد (۱۶) بود و بکده (۱۷) یمن (۱۸) و عرق جبین احاشه (۱۹) و ارتزاق (۲۰) کند و بهیچ وسیله تن بر بار مذلت (۲۱) و تملق و دُمانه و تشبث و تمسک بمخاضدت و مؤازرت (۲۲) و مطاہرت (۲۳) آغیار (۲۴) و مردم لیثم و دنی طبع مذہب و این صفت را بزرگان بغا وین مختلف تعبیر (۲۵) و تأویل کرده و با سامی عزت نفس و استغناء طبع و علو همت و امثال آن نامیده اند و مُتَصِف

بدین صفت را الایق تقدیر و تقدیس و مستحق ترحیب و تعظیم شناخته اند و اگر صفت
تاریخ عالم را تحت مطالعه دقیق قرار دهیم اعتراف (۲۶) و اذعان (۲۷)
نماییم که نوابغ (۲۸) و نمرات و اعظم و بدات (۲۹) بشر از این خصلت
و طویت (۳۰) بیش از سایر مزایا و محسنات استفاده و تمتع کرده و از این
زودتر و سهلتر بسر منزل مقصود رسیده و باوج و ذروه عزت اعتماد و ارتقا
جسته اند

ره چنان رو که رهروان رفتند
معانی لغات مشکله نوشته بخت و حکم

(۱) میدان + محل نمایش (۲) جنگ (۳) جاهای صف کشیدن - مفرد
مصّف (۴) میدان جنگ (۵) باهم جنگیدن (۶) نیکی (۷) نعمتها
مفروش آلی (۸) بطور کلی + کامل و مختار (۹) زود خورد (۱۰) برتری
(۱۱ و ۱۲) تکیه کردن (۱۳) حالت + عالم (۱۴) جنگ زدن + پنهان
شدن (۱۵) پشت کار (۱۶) پشت گرم (۱۷) رنج (۱۸) دست راست
+ طرف راست + سوگند (۱۹) گذراندن زندگی (۲۰) روزی خوردن
(۲۱) خواری (۲۲ و ۲۳) کمک کردن (۲۴) بیگانگان (۲۵) بیایان

معنی کردن + گفتن نتیجه خواب (۲۶ و ۲۷) اقرار کردن (۲۸) برگزیدن

(۲۹) راهنمایان (۳۰) خوی + سرشت

۳۶ وابسته های کلمه حَرَاثَتُ

حَرَاثَت (برزگری) حَارِث (برزگر) حُرَاث (برزگران) مُحَرَّوْث
و مُحَرَّوْثه (کاشته شده حَرِث (برزگری) + کشتزار

۳۷ وابسته های کلمه حَرَاثَت

حَرَاثَت (پاسبانی) حَارِس (پاسبان) حُرَّاس (پاسبانها)
مَحْرُوس و مَحْرُوسه (پاسبانی شده) مُحَارَّسَت (پاسبانی کردن)

۳۸ وابسته های کلمه حَرَضَ

حَرَضَ (میل زیاد) حَرِیص (بسیار خواهنده) حَرِیص (شوق آوردن)
أَحْرَص (خواهنده تر)

سؤال ۲۱ (انشاء) چرا میهن یا وطن را ما در خطاب میگویند

نوشته شبیت و دوم

دمی زندگانی پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال

جَم (۱) غفیری (۲) از بهائم (۳) و سباع (۴) و وحوش (۵) در
 مرغی (۶) و مرتعی (۷) نَره (۸) و مُصَفّی در خُصْب (۹) نعت و رفاه
 و فراغ میزیستند و از کثرت میاه (۱۰) و خُصارت (۱۱) و نصارت (۱۲)
 آن خطّه حظّ و لذّت فوق العاده میبردند ولی مَعَ الْأَسْفِ شیری خدارو نمک
 در آن حوالی (۱۳) مَؤوی و مَؤوی گزیده آبیاناً (۱۴) و بَغْتَه برایشان شبنون (۱۵)
 میزد و جمع آنها را مُشْتَت (۱۶) و متفرق ساخته یک تن از آنها را صید و
 خود میخورد حیوانات از این اجحاف و اعتساف مُنْغَبِر و مُشْمِز شده چندان
 از زُعماء و مُنْقَذین (۱۷) جمیعت را بر سالت و سفارت مبعوث (۱۸)
 و منتخب ساخته نَره شیر فرستادند و از او تقاضا و مُسَالَتْ کردند که ترک
 ایداء و اضرار و حمله و هجوم بموقع کند در ازاء و عوض این بذل مساعدت
 و ابراز موافقت مُتَخَبِّصین متعهد و مکرّم میشوند که هر روز در ساعت معین و
 مشخص یک تن از افراد حوزه خود را برای تغذی (۱۹) و سدّ جوع و مَوْنِی
 اعزام (۲۰) و ارسال (۲۱) دارند شیر تن بقضاداد و شرایط مصالحه و مَوْنِی
 بدون طفره و تقطیل از طرفین ابراء میشود تا روزی قرعۀ فداکاری بنام خرگوشی
 حازم و محتاط افتاد و او با تصویب و امضاء قاطبۀ اعضاء مجمع قدری دیرتر از

موعده مقرر رهنسپار صوب مقصود و مدج (۲۲) و مقل (۲۳) شد و با کمال
 طمأنینه (۲۴) و ثانی قطع راه مینود تا وقت مقرر رسیدن ناما را شیر منقضی شد
 وی با نهایت سخط (۲۵) و سیطره (۲۶) و صولت (۲۷) میفرید و بخود می
 خرگوش با صورت و هیأتی حق بجانب نزد شیر رفته گفت من سفیر فرستاده خود
 و خرگوشی سمین (۲۸) و عظیم الجثه بصحابت (۲۹) من نامور شرفیابی بود در اثنای
 راه شیری شزده (۳۰) طعمه ملک را بخت (۳۱) و زهر غصب و تصاحب نمود
 و نسبت بملک سباع سب و شتم و توهم و امانت زیاده کرد و شیر از اصفاء و انصاف
 این نمومات (۳۲) و لطایف (۳۳) بیش از پیش متغیر و زعزعه (۳۴) و متجزع (۳۵)
 شده گفت باید هر چه زود تر این غاصب متعدي را بمن اراده دهی تا او را تادیب
 تنبیه بسزا کنم خرگوش شیر را بر سر چاهی عمیق آورد که آبی زلال و شفاف داشت
 و گفت خشم قهار و غدار ملک در این چاه است شیر در چاه نگرست و عکس خود
 و خرگوش را در آب مشاهده کرد بقصد گوشمال شیر موهوم در آب جت و غرق
 و هلاک شد و خرگوش فارغ البال و مرفه الحال نزد یاران رفقه جریان قضیه را بسمع
 ایشان رسانید و آنانرا بدفع شر دشمن موذی و متهور (۳۶) تحیت (۳۷) و
 تنبیت (۳۸) گفت و وسیله احتیاط (۳۹) و مسرت همه را مینمود و مذهب
 خست

معانی لغات مشکله نوشته بیست و دوم

- (۱) گروه (۲) زیاد (۳) چهارپایان - مفروش بهیمه (۴) درندگان - مفروش
 سبع (۵) رندگان - مفروش وحش (۶ و ۷) چراگاه (۸) خرم (۹) فراوانی
 (۱۰) آبها - مفروش ماء (۱۱) سبزی (۱۲) خرمی (۱۳) کناره ها (۱۴) گاه
 (۱۵) حله ناگهان - لغت فارسی است (۱۶) پراکنده (۱۷) صاحبان نفوذ
 (۱۸) برگزیده (۱۹) غذا خوردن (۲۰ و ۲۱) فرستادن (۲۲) جای سر
 بریدن (۲۳) کشتارگاه (۲۴) آرامی (۲۵ و ۲۶) خشم (۲۷) ترسناک بود
 (۲۸) فربه (۲۹) همراه بودن (۳۰) خشناک (۳۱) سختی + زشتی + زور (۳۲)
 فریبنده ها (۳۳) سخنان بهیوده (۳۴ و ۳۵) دستنک + خشناک (۳۶) میان
 (۳۷) زنده باد گفتن (۳۸) شادباش گفتن (۳۹) شادی + بهره مند شدن

۳۹ وابسته های کلمه ستر

ستر دراز + پنهانی (اسرار (جمع ستر) سرور (شادی) سترت (وسیله
 شادی) سریر (تخت) سرور و آسره (تختها) سریره (باطن + شرت)
 ستر اثر (جمع سریره) اسرار (شاد کردن + پنهان کردن راز) ستراء (حال

خوشی)

۴۰. وابسته های کلمه صریر

صُریر (آواز سخت و گوش خراش) صُرُر (آواز نای سخت) صُتره (کسیه یا
همیان پول زر) اِصرار (پافشاری) مُصرِر (اصرار کنند) صرصر (باد
تند و خطرناک)

سؤال ۲۲ (انشاء) عقیده شماره جابین موضوع متضاد چیست

دروغ مصلحت آمیزه از راست فتنه انگیز است

مگر راست بگوئی تو و در بند بمانی به زانکه دروغت دهد از بند رهایی

نوشته طبیعت و رسوم

همه برای همه

فلاسفه علم الاجتماع قاطبه آنان را انسان را از حیث ارتباط و علاقه بحیات
اجتماعی به صنف و زمره تقسیم کرده اند اول دسته ای که متأسفانه در دو
توحش (۱) و بربریت (۲) بلکه در دنیای متحده امروز هم عدشان زیاد بوده
و هست و این جماعت فاقد عاطفه و حس نوع پرستی بوده و جز تأمین منافع و
آغراض شخصی و هوا جس (۳) نفسانی منظور و مقصودی ندارند و بقدری در

منای (۴) و طاهی (۵) مُنْفِز (۶) و مُنْک (۷) میباشند که مشاهد ^ط
 قطع و رقت آورندگان غجره (۸) و خضفاء آنرا متاثر و متألم میسازد و در ^ح
 اطفاء (۹) شہوت و تنہ و سایل لہو (۱۰) و لعب (۱۱) و عیش و طرب خود از
 تشبث و تمسک هیچ ذریعہ و وثیقہ ای باس و ہراس و محابانہ ^صارند و با
 برای یک دستمال قیصریہ ای را آتش میزنند و بعبارت سادہ و واضح شعار
 این طایفہ ہمہ برای یکی است و حقیقہ این جماعت با وحش و سبعاء تفاوت
 و تمایزی (۱۲) ندارند و مصداق این شعر شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی علیہ الرحمہ
 میشند

توکز محنت دیگران بیغی شاید کہ نامت نهند آدمی

فرقہ دوم کہ مع التامف عدہ شان در ہر عصر و زمانی محدود و معدود (۱۳) بود
 است مردمانی ہستند کہ بر عکس دستہ اول جز تنہ و تعب (۱۴) و سایل و مرغبا
 ترفیہ (۱۵) و اراحہ (۱۶) ابناء نوع خویش مطمح نظر و نصب العینی ندارند و مشا
 و سایل رفاه و فساد خود را فدای مصالح اجتماع نمیکنند و میگویند

سہر کہ نہ در راہ غریزان بود بارگرا نیست کشیدن بدوش

و با اصطلاح مادۃ المود مسکک و مرام این گروه یکی برای ہمہ است و در وہل

و مرحله سوم جماعتی مشاهده میشوند که شہامت و ظرفیت دست دوم را از اندولی
 قنات و رعونت (۱۷) و بطر (۱۸) دست اول را بهم در آور نیستند و راحت
 و فراغت و عزت و سعادت خود را در ضمن رفاه و فراغ دیگران میجویند و میگویند
 همه برای همه و این عقیده و مسلک اگر تقسیم (۱۹) یابد و جائه عمل پوشد تشکیل میدهد
 فاضله ای میدهد که افلاطون حکیم مبستگر (۲۰) طرح نقشه آن بوده و تمام ادیان
 و مذاهب حق طرفدار و حامی و مکمل آن بنای مرصوص (۲۱) و حصن (۲۲) حصین (۲۳)
 میباشند

معانی لغات مشکله نوشته عبت و سوم

- (۱) رم کردن (۲) بیابان گردی + چادر نشینی (۳) اندیشه های تباہ و مفروش
 - بوجه (۴) نهی شده ها (۵) سرگرمیهای بیفایده (۶ و ۷) فروزقه + غرق شد
 - (۸) ناتوانها - مفروش عاقر (۹) خاموش کردن (۱۰) سرگرمی بیفایده (۱۱)
 - بازی (۱۲) فرق داشتن (۱۳) کم + انگشت شمار (۱۴) فراهم کردن (۱۵ و ۱۶)
 - آسوده کردن (۱۷) خودخواهی (۱۸) مستی + خودخواهی (۱۹) همگانی کردن +
 - رواج دادن (۲۰) اختراع کننده (۲۱) محکم و استوار (۲۲) تفسه (۲۳) محکم
- ۴۱ وابسته های کلمه ضتر

ضَر (زبان) ضَر (تنگی و سختی) ضَر (زبان) ضار و ضاره (زبان آور)
 مضَرَّت (وسیله زبان) مضَرَّات و مضار (جمع مضرات) اضَر (زبان رساننده)
 اضرار (زبان رساندن) مُضِر و مُضِرَّة (زبان رساننده) تَضَرُّر (زبان دیدن)
 مُتَضَرِّر (زبان دیده) اضطراب (در ماندگی و ناچاری) مُضْطَر (در مانده و ناچا)
 ضَریر (زبان بنیاد کور مادر زاد) ضَرَّاء (حال سختی و بیچارگی) ضَرور (لازم - نگریز)
 سؤال ۲۳ (النساء) از این ضرب المثل چه میفهمید
 هر که بامش بیش برفش بیشتر

نوشته بیست و چهارم

نتیجه خیانت و امانت

تا جبری کم بضاعت و متوسط الحال برای توسعه در امر معیشت و تزیید ثروت
 فکنت غریت اجتناب از (۱) و مسافرت نمود و از مستط الرأس خویش غربت
 و مهاجرت اختیار کرد و از متاع و حطام دنیا صد من آهن داشت که حمل و نقل آن
 برایش متعذر و مستعبر بود لذا آنرا برسم و دیه (۲) و امانت نزد یکی از ثقات (۳)
 آجواب (۴) و اصدقاء (۵) خویش سپرد و غم رحیل (۶) کرد و پس از مدتی

مراجعت و معاودت نمود و از دوست مؤتمن (۷) و مؤتش (۸) خود تقاضای
 انسترواد (۹) آهبن مستزوع (۱۰) کرد و رفیقش که بواسطه غلبه حرص و طمع آهبن
 فروخته و گمن (۱۱) و بهای آنرا بمصرف مؤنه (۱۲) و مصرف زندگی خویش رسانده
 بود از روی کذب و تقلب تمویه و تزویر میگفت آهبن ترا در بنیوله ای مخفی و مستور
 کرده بودم و چون پس از مدتی بسراغ آن رفتم معلوم شد موشان حریص و ولوح (۱۳)
 آنرا خورده و معدوم و مفتنی (۱۴) ساخته اند باز رگان طفت زرق (۱۵) و شتوزده (۱۶)
 رفیق فرور و دزد بذب (۱۷) شده گمار عاری از حقیقت و پراطلاهر آتایید و تا کنید
 و از منزل وی خارج گشت و در صین فروج پسرها جخانه را اغواء (۱۸) و اغفال کرد
 بو شاق (۱۹) خویشتن بر دروز دیگر رفیق خان مصطرب و هراسان بمنزل تاجر فرقه
 قضیه فقدان (۲۰) فرزندش را با استحضار وی رسانده از او برای یافتن وی
 استدعا و استعانت (۲۱) نمود تا بجا گفت من ویروز هنگامی که از منزل تو خارج میشدم
 بازیرا دیدم که طفلی را بحیله اختطاف (۲۲) و اختلاس (۲۳) آورده با وج هوا
 صعود و عروج نمود و فرور از اصضاء این سخن زبیر و مضجر شده و غریو (۲۴)
 بر آورده گفت محال و مستسنع (۲۵) است که باری بتواند طفلی را بهواء ببرد
 تاجر از روی استهزاء (۲۶) و تمسخر و طعنه (۲۷) و قسقت (۲۸) خنده ای کرد

گفت در شهری که موش بتواند صد من آهن بخورد عجیب و غریب نخواهد بود اگر بازی
فیلی را بر باید مرد متوجه خط و خطای خودش ده گفت آهنت را من حیف و میل کردم
طفل مرا بشرد (۲۹) دار و بهای آهن بستان

معانی لغات مشکله نوشته طیب و چهارم

- (۱) سفر و جهانگردی (۲) بمانت سپردن (۳) اشخاص قابل اطمینان
مفروش ثقه (۴) دوستان - مفروش جیب (۵) یاران - مفروش صدیق
(۶) کوچ کردن (۷ و ۸) اطمینان کرده شده (۹) پس دادن + پس گرفتن
(۱۰) بمانت سپرده شده (۱۱) بها (۱۲) هزینه + رنج (۱۳) بسیار خواهند
(۱۴) نابود شدند (۱۵) نیزنگ (۱۶) چشم بندی + نیزنگ (۱۷) دور و دور
(۱۸) گول زدن (۱۹) منزل + دام (۲۰) گم شدن - گم کردن (۲۱) کجک
خواستن (۲۲ و ۲۳) ربودن (۲۴) فریاد - لغت فارسی است (۲۵)
نشرنی (۲۶) ریشخند کردن (۲۷ و ۲۸) سوزش (۲۹) پس داده شده

۴۲ وابسته های کلمه غوص

غوص (شنا کردن) غائص و غواص (شناگر) غائص (محل شنا)

۴۳ وابسته های کلمه غوث

نُوش (بفریاد رسیدن) رِغاث (فریادرس) اِغاثه (بفریاد رسیدن)
 مُغِث (فریادرس) اِستغاثه (فریادرس خواستن) مُستَغِث (خواهنده)
 فریادرس) مُتَغَاث (آنکه از او رستغاثه کنند)

۴۴ وابسته های کلمه قَوْس

قَوْس (رِکمان) اقْواس (رِکمانها) مُقَوَّس (رِکمانی شکل)

۴۵ وابسته های کلمه قَیْس

قَیْس (نام شخص) قِیاس (اندازه + قاعده + پندار) مُتَقَیِّسَه

(با هم سنجیدن) قِیاسی (قانونی)

۴۶ وابسته های کلمه غَیْث

غَیْث (باران) رِغَاث (بارانخیز)

سؤال ۲۴ (انشاء) مفاد این شعر را شرح دهید

چون شیر بخود سپه شکن باش فرزند خصال خویش باش

نوشته بهیت و پنجم

نصایح

- (۱) نقض (۱) غمود و موافق (۲) و حنث (۳) ایمان (۴) راز اتمام (۵)
 و ذنوب (۶) و معاصی (۷) کبیره دانسته جد از آن محترز باشید
 (۲) از تعلّم و تمذّب (۸) و اقتباس (۹) و اقتناء (۱۰) علوم و حرف (۱۱)
 مفیده اباء (۱۲) و استماع نکرده خود را بسلاح عصر خویش مسلح و مجتهد سازید
 (۳) تعدی و اعتساف و تقاول و اجحاف و لو بقدر ذره و قلمیر (۱۳) باشد از
 آجست (۱۴) رذایل و اقبح (۱۵) و مانع محسوب می شود از آن استمه از جوئید
 (۴) پیرامون رعایت (۱۶) و انقیاب (۱۷) مگردید و سخن ساعی و متغاب (۱۸)
 اگر چه مقرون بصدق باشد ترتیب اثر و وقوع (۱۹) و اعتبار ندهید
 (۵) از خست و لالت و ضنّت (۲۰) و دناست پرهیزید و نیز از اسراف (۲۱)
 و تبذیر (۲۲) و اتلاف و تضییع مال بر حذر باشید
 (۶) رغبطه صفی مستحسن (۲۳) و مایه ارتقاء و ابتلاء غابط (۲۴) و مغبوط (۲۵)
 و حد خصلتی مذموم و مستهجن (۲۶) و اسباب زحمت محسود (۲۷) و مورش ذلت
 و هلاک حاسد (۲۸) و باعث سخط (۲۹) و غضب الهی می شود
 (۷) از افراط و تکثیر در مزاج و مطایبه مخصوصاً بهر لهای لغو که جز تولید حقد و ضغینه نمی
 و اثری ندارد و محترز و تحاشی جوئید

(۸) در ترحیب و تعظیم و اعزاز و اعظام ذوی الحقوق بقدر طریقه العینی اجمال و مسامحه
تکامل و تمام و نورزید

(۹) در مصاحبت و مؤالفت و مخالفت و مؤانست با مردم حد اعتدال را مراعات
کردن و از افراط و تفریط حذر کشید

(۱۰) اغاثة (۳۰) مکوف (۳۱) و انجاء مآرب (۳۲) و انجاء و ارفاع غائب (۳۳)
و یقینات (۳۴) محتاجان و مستمندان را مفتنم شمارید

معانی لغات مشکله نوشته نسبت و پنجم

- (۱) شکستن چای (۲) پانیها - مفروش میثاق (۳) شکستن سوگوید (۴) گنبد
- مفروش مین (۵) گنبدان - مفروش اشم (۶) گنبدان - مفروش ذنب (۷)
- نافرمانیها - مفروش معصیت (۸) شاگردی - دانش آموزی (۹) کسب و شنائی
- کردن (۱۰) جمع و ذخیره کردن (۱۱) پیشه (۱۲) سرکشی و نافرمانی (۱۳) مقدار
- اندک (۱۴) پلیدتر (۱۵) زشت تر (۱۶) سخن چینی (۱۷) بدگویی در غیاب دیگران
- (۱۸) بدگو سخن چین (۱۹) بزرگی و اهمیت (۲۰) نظر تنگی - ضد سخاوت (۲۱)
- (۲۲) و تخریب (۲۳) پسندیده (۲۴) رشک برنده (۲۵) رشک برده شده
- (۲۶) بد و ناپسند (۲۷) آنکه بد و حسد بر بند (۲۸) بدخواه - رشک برنده (۲۹) چشم

(۳۰) بفریاد رسیدن (۳۱) در مانده و پیاورد (۳۲) آرزو نام مفروش مازب

(۳۳) آرزو نام مفروش رغبیه (۳۴) خواسته نام مفروش تنبغی (اسم مفعول)

۴۷ وابسته های کلمه سهولت

سهولت (آسانی) سهل و سهله (آسان) آس (آسانتر) اسهال
 (آسان کردن - نام مرضی است) تسهیل (آسان کننده - اسهال آور) تسهیل
 (آسان کردن) تسهيلات (جمع تسهیل) تساهل و تساهل (کارر آسان
 کردن - در کار نستی کردن) تسهیل (نام ستاره است)

۴۸ وابسته های کلمه صعوبت

صعوبت (دشواری) صعب (دشوار) أصعب (دشوارتر) مضعب
 (نام شخص - واقعه دشوار) مضاعب (دشوارها) مضعّعب (دشوار
 و ناگوار)

سؤال است پنجم (انشاء) از فوائد معاشرت بانیکان و زیانهای
 آنبرش بآبدان چه میدانید

نکته ۵۲ (انشائی) عدد در فارسی بر چهار نوع است

اصلی - وصفی - کسری - توزیعی مثل چهار - پنجم - دوسوم - پنج و پنج

نکته ۵۸ (انشائی) معدود عدد اصلی باید بعد از عدد مفرد ذکر شود و اگر لازم شود

عدد جمع بسته میشود و معدود مثل صد کتاب هزاران نفر

ولی معدود عدد ترتیبی اگر در آخر عدد گفته ام باشد قبل از آن میآید و اگر در آخرش

علامت (این) باشد بعد از آن ذکر میشود و در هر صورت مفرد است

مثل روز چهارم و پنجمین مرتبه

و معدود عدد کسری ممکن است مفرد باشد و یا جمع ولی بعد از عدد آنهم بحالت

اضافه گفته و نوشته میشود مثل سه چهارم سوال و یک سوم وقت

و معدود عدد توزیعی قبل از آن در میآید و جمع است مثل سر بازاران چهار چهار ایشانه

سوال (۶۵) انشاء افراط و تفریط یعنی چه و مثل چه و مضراتش چیست

نوشته طبیب و شمس

بار درخت علم ندانم بجز عقل با علم اگر عقل کنی شاخ بی بری

طلب و تحصیل علم از فرایض و وظائف حتمیه هر انسان و زاده آدم و حواء است

ولی کسب این مبانی (۱) و فریضه منوط (۲) و مربوط بشرایط و مقرراتی است

که اگر مورد توجه و عنایت قرار گیرد و مشق از وجود دانست اول آنکه علم را فقط

(۳) برای خاطر علم و معرفت و وقوف بر اسرار و رموز حلققت و خروج از زمره عوام
 کالانعام (۴) تحصیل نمایند و دوم آنکه بوسیله کسب علم همواره (۴) رذایل و
 ذمایم اخلاق را ترک و در عوض کسب فضایل و محامد (۵) و محاسن کنند
 و اُس اساس واجب شدن تحصیل علم هم از طرف شارع (۶) مقدس اسلام
 همین بوده است که خواسته است اتباع و اشیاع خود را از تیه (۷) ضلالت
 و بهیمیت و سُبُعیّت نجات داده بشا همراه سعادت و اُیُبّت و عظمت سَوَق و پُ
 و الا فرد یا ملتی که دانش و هنر را صرفاً (۸) برای فرید متاع و حُطام و ضیاع و
 عِقار و تَظَاهِر و تَصْنَع (۹) و قهر و غلبه بر ضعیفاء و زیر دستان و غصب حقوق
 و تعدی و تطاول بر حد و دیگران تحصیل کند با بهائیم (۱۰) و سِباع (۱۱)
 فرق و تفاوتی ندارد بلکه عامی بَحْت (۱۲) بسیط که لا اقل (۱۳) وجودش
 برای ابناء نوع خود موزی و مُضِر نباشد بر عالم و فاضل غیر مذهب (۱۴) الا خلا
 بر مراتب رُحمان و مرتبت دارد و زیر ابروگان علم را بشابه و منزله درختی دانسته و
 و نتیجه آنرا تهذیب و تنقیح (۱۵) اخلاق و تزکیه (۱۶) و تصفیه سیریت و ضمیر
 و اظهر من الشمس است که درخت بی بار و بر قابل توجه و مواظبت و لایق ابراز
 علاقه و مراقبت نیست

زمره دیگر از نهاء (۱۷) و زعماء و دعات (۱۸) و هدات (۱۹) بشر نام
 فاسد الاخلاق و فجیل را بر بنوری عمل تشبیه کرده و احترام از مخالفت و مصاحبت
 با ویرانستند و نه هر دخیس و شعوری دانسته اند

رشته (۲۰) و نکته (۲۱) دیگری از فحول و نهرات و ضنا و دید عالم دانشمند ^{عقلیه}
 محامد اطوار و اخلاق تحتی و مزین و موشح (۲۲) و نظائر (۲۳) نباشد کوری
 مشتمله (۲۴) دار شده اند که دیگران از نور علم و دماء (۲۵) و فطانت و
 ذكاء و بی استفاده و استفاضه میکنند و ادخود غرق در بای ضلالت و غوایت
 دست دیگر قدم فراتر نهاده و گفته اند

تو علم آموختی از حرص اینک ترس کاشب

چو در روی با چشمه آید گزیده تیر و کلا

پس مختص (۲۶) و مستنبط (۲۷) کلام آنکه کسب علم و فضیلت در صورت
 مستحسن و مطبوع و مرغوب است که مؤوی با صلاح سریرت و سیرت و ترک
 رذایل و ذمایم اخلاقی شود و شخص عالم و قتی لایق ترحیب و تعظیم میباشد
 که وجودش برای جامعه مفید و نشأ اثر خیر و صلاح و سداد باشد و گرنه بقول
 ربی علیه السلام رحمه الله میفرماید:

خام نادان پریشان روزگار به زوانش ناپرسینگر کار
 گمان بنابینائی از راه او قضا وین دو چشمش بود در چاه او قضا
 معانی لغات مشکله نوشته بیت و شرح

- (۱) سرفساری (۲) وابسته (۳) بیسوادان (۴) مانند چارپایان (۵)
 صفات خوب (۶) قانون گذار + شاهراه عمومی (۷) بیابان بیمرسته (۸) فقط
 + خالص (۹) ظاهرسازی + اظهار خلاف حقیقت (۱۰) چهارپایان + علفزار
 (۱۱) درندگان + مفروش بسج (۱۲) ساده + بی آرایش (۱۳) دست کم
 (۱۴) پاکیزه و عجیب (۱۵ و ۱۶) پاکیزه کردن (۱۷) آگاهان + مفروش نمیه
 (۱۸) زیرکان + مفروش داهی (۱۹) راهنمایان + مفروش دای (۲۰ و ۲۱)
 گروه و جماعت (۲۲ و ۲۳) آرایش یافته (۲۴) شمعدان + چراغ (۲۵) زیر
 (۲۶) مختصر (۲۷) فسیده شده

۴ وابسته های کلمه ثوب

ثوب (جامه) ثیاب و اثواب (جامه ها) ثواب (مزد خوب +
 برعکس عذاب) تشویب (پاداش دادن) مثاب (پاداش نیک
 داده شده) مشوب و مشوبه (کار نیک و خدا پسند) مشوبات (جمع مشوبه)

۵. وابسته های کلمه صَوَب

صَوَب (طرف) صَوَاب (پسندیده + برعکس خطا) صائب (دُرست + تیررس) اصابت (تیر نشان زدن + کار دُرست انجام دادن + گرفتار بلا شدن) مُصِيب (درستکار - برعکس مُخْطِی) مُصَاب (پسندیده) مُصَوِّب (پذیرفتن) مُصَوَّب (پذیرنده) مُصَوَّب و مُصَوَّبَه (پذیرفته شده) اِسْتِصْوَاب (خواستن پذیرش یا انجام کار نیک)

نکته ۵۹ (املائی) کلمات زیر را که باید قاعده جدانوشته شوند بفظ در فارسی متصل می نویسند انشاء الله (اگر خدا بخواد) غنقریب (نزدی) علیحده (جداگانه + مخصوصاً) لهذا (برای این) علیهذا (بنابر این) مع هذا (با وجود این) یا للعجب (ای شگفت) اعلیٰ حضرت - ولیعهد

نکته ۶۰ (انشائی) از جمله غلطای مشهور این است که بدنبال مصدر فارسی یا عربی حرف یا علامت اسم مصدر میچسبانند مثلاً میگویند یا می نویسند ویروز ما بعید دیدنی (دیدن) رفته بودیم و انشاء الله براحتی (براحت) و سلامتی (سلامت) مرا بحت کنسید پس ترک این رویه بهتر است

سؤال ۶۷ (انشاء) در زندگانی علم مفیدتر است یا صنعت و نیز
و بچه دلیل ؟

نوشته نیست و به مقصود از تو حرکت - از خدا برکت

دهقانی فرقت (۱) که در امور مربوط به جراثیم (۲) و فلاحیت (۳) اطلاعات
مبسوط (۴) و حذاقت و مهارتی مستوفی (۵) داشت در اغریات (۶) او
هرم (۸) و زندان خود را احضار کرده بر سبیل موعظه و نصیحت و تنذیر (۹)
و تبشیر (۱۰) گفت جانان پدر من در دوران زندگی خود با تحمل مشقات و محن
و متاعب و مکاره (۱۱) زیاد و در نتیجه اقتصار (۱۲) و اقتصاد (۱۳) گنجی
و ثمن تهیه و تعبیه (۱۴) کرده در نقطه نامعلومی از مرزعه مدفون و مخفی (۱۵) ساخته
که در روز عسار (۱۶) و استیصال (۱۷) بدان متذرع (۱۸) و متوسل شوم
حال چون موقع نزع (۱۹) و احضار (۲۰) و بدرود حیات من است آنرا بشمایم
و میروم تا پس از مرگ من آنرا بیابید و صرف تأمین و سایل زندگی و زندگانی خویش
نمائید و از فقر و مذلت و فاقه و عسرت محفوظ و مصون و محروس و مأمون شوید

فرزندان پس از فوت پدر با استظهار و اطمینان بهجت قول او بطبع تسلط و استیلا
 برگنج مدفون و استفاده و تنجیح از آن زرع صامت (۲۱). تنجیس و تنجیس پرداخته
 با حرص و دلش زائد الوصف تمام مساحت مزرعه را شخم و شیار کردند ولی اثر
 اثری از کتر (۲۲) معهود و موعود نیافتند دست تعابن (۲۳) بدندان شکر
 و تا آنکه زیده نسبت پدر ظنین (۲۵) و بدین شدند و علت و حکمت آن همه اصرار
 و تاکید و توصیه و تصریح را ندانستند تا آنکه موقع حصاد (۲۶) مزروع و محروث
 رسید نتیجه محصول را نسبت بسوآت سابقه اضعاف (۲۸) مضاعف (۲۹)
 یافتند و دانستند که مقصود و منظور پدر از گنج و وفینه (۳۰) از دیاد حاصل زحمت
 و نتیجه سعی و عمل بوده است که بهم مشروع و مباح و بهم لذی و نعمنا (۳۱) میباشد
 و حقیقه هیچ نعمت و موهبت و غنیمت و ذخیره ای کو اراتر و مطبوع و مرغوبتر از
 نتیجه زحمت و ثمره اجتهاد و اهتمام نیست مخصوصا اگر سعی و جهد انسان در امور
 عام المنفعه و نفع و بیشتر نفع و خیر مستندان و مستحان باشد که متضمن صلاح
 و ثواب دنیا و عقبی و مؤدبی بحلب مرضات (۳۲) خالق ارض و سماء میگردد
 و باتفاق جمهور و عطاء و قاطبه اصفیاء (۳۳) و از کباء (۳۴) آله (۳۵) لذت
 زندگانی در کن معاین شمر است

چو باز باش که صیدی کنی و طعمه‌ی
 طفیل خواره شو چون کلاغ بی پروبال
 معانی لغات مشکله نوشته نسبت و مضتم

- (۱) پیر - لغت فارسی است (۲) برزگری (۳) باغبانی (۴) گسترده + زیاد
 (۵) کامل و تمام (۶) آخر ؛ وقت (۷) پیری (۸) ترساندن (۹)
 مرده دادن (۱۱) صفات و پیش آمد های بخش آور (۱۲) کم و کوتاه شدن (۱۳)
 صرفه جویی (۱۴) فراهم کردن (۱۵) پنهان شد (۱۶) دست تنگی (۱۷) در مانگی
 و نا چاری (۱۸) وسیله جو - پناهنده (۱۹ و ۲۰) جان سپردن (۲۱) بهیچرا
 زبان بسته (۲۲) گنج (۲۳) انهار گول خوردگی (۲۴) افسوس خوردن (۲۵)
 بد بختان (۲۶) درد کردن (۲۷) کاشته شده (۲۸) چند برابر (۲۹) دوبرابر
 (۳۰) بخاک سپردن (۳۱) گوارا (۳۲) خشنودی (۳۳) برگزیده گان - مفروش
 صفتی (۳۴) پاکیزه گان - مفروش زکی (۳۵) گوارا تر - خوشمزه تر

۵۱ وابسته های کلمه صوت

صوت (آواز) اصوات (آوازا) تصویت (بصد آوردن)

تصویت و تصویت (بصد آورنده)

۵۲ وابسته های کلمه سوط

نُوط (تازیانه) سیاط (تازیانه)

۵۳ وابسته های کلمه صَمَت

صَمَت (خاموشی) صامِت (خاموش + بیدار) مُصَمِّت (خاموش کننده)
نکته ۱ (انشائی) اگر بخوانند شخصی را مورد اشاره قرار دهند
اگر مرد باشد میگویند یا مَومِن یا مَومِنِ اِلَیه یا مَعْرِی اِلَیه
و اگر بخوانند بیشتر با و احترام بگذارند کلمه مُعَظَّم که در استعمال میکنند
و اگر شخص مورد اشاره زن باشد کلمات مَشارِ اِلَیْها یا مَومِنِ اِلَیْها یا مَعْرِی اِلَیْها
یا مُعَظَّم لَها را بکار میبرند و سه قسمت آن یک معنی میدهد (اشاره شده

بسوی او) و قسمت چهارم بمعنای احترام شده نسبت با و میباشد
نکته ۲ (انشائی) دو کلمه وَعد و وعید با اینکه از یک ریشه و
اصلاً از حیث معنی متضادند زیرا وَعد معنای وعده خوب میدهد و وعید
معنای وعده بد و خطرناک و میتوان اولی را بجای امید و دومی را بجای بیم استعمال نمود
سؤال ۲۲ (الثناء) شما از این شعر بسط تبریزی چه میفهمید

ندار روشنی شمع نسوزد تا دل جمعی
یکی زان جمله زنبوری که سازد خانه ویرانی

نوشته حبیب و مستم

نصایح

(۱) اگر متعهد و مقصدی نقت (۱) و رتق (۲) و حل و عقد ممتی شدید قصارای (۳)
 اُمنیت (۴) و نُضْبُ الْعَيْنِ ثَمَّان باشد که آن قضیه را مقضی نَصَفَت (۵)
 و صلاح و سداد فیصله (۶) دهید و دامن خود را بگوشت (۷) و وِسخ (۸) نیا
 و ترزیر بگوشت (۹) و مَوَسَّخ سازید

(۲) مُوَاصَلَت و مُنَاكَحَت و تَمَآئُل (۱۱) و مُصَاهَرَت (۱۲) از لوازم حیاتی
 ذکور و اناث است پس فرض ذمه بر شخص عاقل و محتاط و حازم و مال اندیش
 که در این باب غایت غور و تَمَآئُل و نهایت خوض و تعمق نموده کاری نکند که
 مَالاً و نَتِیجَةً مُؤَدَّی بِنْدِ اَمَت و خسران و غبن و خذلان وی گردد

(۳) نعمت مشروع عاجل (۱۳) را اگر چه مختصر باشد بطمع نفع موهوم و نامعقول
 آجل (۱۴) از دست ندید

(۴) احکام ریسی از خوار (۱۵) و اِقْتِسَاء (۱۶) قوت و مایحتاج زندگی مردم
 بطمع گران فروشی علی بسیار لغو و مستهجن و از معاصی کبیره میسبب بالاخص در

مواقع بروز قحط (۱۷) و غلاء (۱۸) و مجامع (۱۹) و شخص مختکر (۲۰) در زمره
اراذل ناس و قضا طاع الطریق (۲۱) و لصوص (۲۲) محسوب گشته مضروب
و مبغض (۲۴) و مطرود (۲۵) خلق است

(۵) حضرت خاتم رسل (۶۶) و نادوی شبل (۲۲) توصیه و تاکید صریح و بیغ
فرموده است که نسبت به چهار دسته از مردم رحم و شفقت (۲۸) و رأفت و عافیت
مبذول دارید و سایل رفاه خاطر و تسلی قلب آنان را همیاء و عهد سازید اول عالمی که
و چار تحطه و استهزاء و تمسخر جمال شود دوم پیری منحنی و نایوس از زندگی که
آلت لغبه و مضحکه جوانان غافل و جاہل گردد سوم عزیز و مؤبر (۲۹) و صاحب
نکستی که گرفتار ذلت و مسکنت (۳۰) و فقر و فاقه شود چهارم غریب و ابن السبی (۳۱)
که در غربت بتلاوی مضیق و عسرت و قلمت نشوونه (۳۲) و ضیق معیشت گردد
معانی لغات مشکله نوشته طبیب و هاشم

(۱) گشودن (۲) بستن (۳) آخرین درجه (۴) آرزو (۵) میانه روی
(۶) انجام یافتن (۷) آلودگی (۸) چرک (۹) آلوده (۱۰) چرکین (۱۱)
صاحب اهل و عیال شدن (۱۲) دانا و شدن (۱۳) حاضر و وجود (۱۴)
آینده و بادت (۱۵ و ۱۶) پس انداز کردن (۱۷) گیجانی (۱۸) گران

(۱۹) گرسنگی (۲۰) احکار کسند (۲۱) راهزنان (۲۲) دزدان مفروش
 یص (۲۳) مورد خشم (۲۴) دشمن داشته شده (۲۵) رانده شده (۲۶)
 پیغمبران - مفروش رسول (۲۷) راهها - مفروش سبیل (۲۸) دلسوزی
 (۲۹) توانگر (۳۰) گدائی (۳۱) در راه مانده (۳۲) هزینه سبب زندگی
 ۵۴ وابسته های کلمه غنم

غنم (گو سفد - گله) اغنام (گو سفدان - گله ها) غنیمت (سود - باز یافته)
 غنائم (جمع غنیمت) غانم (سودمند + کامیاب) اغتنام (سود
 بردن) مفتنم (سود برده)

۵۵ وابسته های کلمه سخی

سخی (دکوشش) رعایت (سخن چینی) ساعی (کوشا + سخن چین) سعاه
 (دکوشش کنندگان + سخن چینیان) مسعاه (دکوشش) مساعی (دکوششها)
 ۵۶ وابسته های کلمه هدایت

هدایت (راه نمائی) هادی (راه بنما) هُدت (راه نمایان) همدی
 (راه بنمائی شده) اهداء (راه یافتن) همدی (راه یافته) استهد
 (راه نمائی استن) مستهدی (راه نماطیب) بریه (یاد بود + پیشگشی)

هَدایا (جمع هدیه) اهداء (هدیه دادن) فهمیدی (هدیه دهنده) هَدی (هدی درستی)
 هَدی (یکی از اعمال حج)

نکته ۳۳ (انشائی) اگر بخوانند برای مرده ای طلب آفرینش کنند اگر مرده
 مرد باشد معمولاً مینویسند یا میگویند رَحِمَهُ اللهُ (خدا باور رحم کند) یا رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
 (رحمت خدا بر او باد) و گاهی این دو جمله را مختصر کرده مینویسند (ره)

و اگر بخوانند نسبت برده تجلیل و احترامی کرده باشند یکی از این عبارات را بجا
 میبرند طاب ثراه (خاکش پاکیزه باشد) تَوَرَّاتَهُ مَرَقَدَهُ - تَوَرَّاتَهُ مَضْجَعَهُ

(خدا بخوابگاهش را روشن کند) و اگر مرده زن باشد در هر یک از این جمله
 بجای ضمیر (ه) ضمیر (ها) استعمال میکنند و اگر مرده از طبقه علماء و

روحانیون باشد جمله اَعْلَى اَمِّهِ مَقَامَهُ (خدا مقام او را بلند گرداند) را بجا میبرند

و اگر متوفی از عرفاء و اهل تصوف باشد قَدِسَ سِرُّهُ (رازش پاکیزه بماند)

استعمال میشود و نوعاً مرده را برای احترام با صفت فقید سعید (مرد گمشده

خوشبخت) یا فقید سعید (زن گمشده خوشبخت) یاد میکنند

سؤال ۲۸ (انشاء) از فواید خوشش بینی و زیانهای بدنی

چه میدانید

کتاب تذکار اخلاقی

پوشیده نماند که چهل و عباراتی که در نکته انشائی ۳۶ ذکر شد فقط جنبه تشریفات و تعارف دارد زیرا اگر کسی نیکوکار و خوش رفتار باشد اصلاً احتیاجی باین گونه خوش آمد یا ندارد و اگر بد رفتار و مردم آزار باشد هرگز این طلب مغفرت نامرئی در نتیجه اعمال و اقوال او نداشته و باری از دوش وی برنمیدارد و بقول خواجہ حافظ علیہ الرحمہ (هر کسی آن درو و عاقبت کار که گشت)

نوشته هفت و نهم مال اندیش باشید

موری در زیر درختی لانه آشیانه ساخته و بار حایت اقتصاد و مال اندیشی عمری بر فاه و فراغ میگذرانید بلی هم بر شاخه آن درخت ماوی و مشوئی گزید همواره مشغول عیش و طرب و تغنی (۱) و تفریح و از تأمین آتیه و تهیه وسائل رفاهیت و استراحت آینده غافل و عاطل (۲) بود مور چون غفلت و جهالت و بوالهوسی و بی احتیاطی قبل را مشاهده میکرد و با خود میگفت این سفیه لایعلم (۳) از این غمار (۴) و این نمک (۵) در لاهو و لعب چه طرف (۶) برمی بندد و چرا

متذکر و خامت (۷) و شامت (۸) عاقبت کار خود نیست و برای روز
 سختی و تنگی تهیه آذوقه و مؤونه نمیکند بالاخره دولت و زود (۹) سپری شود
 او ان صولت و حدت برد (۱۰) رسید و بساط و بساط عیش و شتر و (۱۱) هزار
 بر چیده شد از خواب غفلت بیدار شده بهر طرف نگریست جز آثار زلت و مسکنت
 و ضیق معیشت ندید نه گلی بود که با آن به عاشقه و معازله (۱۲) پردازد و نه بهوی
 مفرح و مہتجی یافت که بدان دل خوش کند و نه در مرغ و مرغی دانه ای یافت
 که با آن سد جوع و رمق نماید متماصل (۱۳) و مضطر گشته ملجأ و معاذ و مہرب
 و ملاذی می جست بخاطرش خطور کرد که بذیل عنایت و عاطفت مور متوسل و تشبث
 گردد پس بحالت ضراعت (۱۴) و اہتمال و عجز و انکسار (۱۵) نزد همسایه و یر
 رفته با کمال اصرار و الحاح از وی استغاثه و استعانت نمود و هر چه زبان بطفر
 و تفت (۱۶) و مذمت و شاتش (۱۷) گشوده گفت چرا در موقع راحت و
 خصب نعمت ب فکر ہنگام مضیقہ و عسرت نبود و از فرط غباوت و غوایت
 خود را بدست خویشتن در مہلکہ و مخاطره انداختی تا با مال محتاج تنگدستی (۱۸)
 و سوال و مستحق و مستوجب خجالت و انفعال (۱۹) شوی
 جان من خود کرده ای خود کرده را تہنیر نیست

معانی لغات مشککه نوشته طبیب نهم

- (۱) آواز خواندن (۲) بیکار و بی بهره (۳) نمیداند (۴ و ۵) آلوده شدن
 فرو رفتن (۶) نتیجه + اندازده (۷ و ۸) بدی عاقبت (۹) گل سرخ (۱۰) سرما
 (۱۱) رفع خشکی + پاکیزه و بهیچ بودن (۱۲) برای هم شعر گفتن و خواندن
 (۱۳) در مانده و بیچاره (۱۴) زاری (۱۵) شکستگی (۱۶) سرزنش (۱۷)
 زخم زبان زدن (۱۸) گدائی (۱۹) شرمساری

۵۷ وابسته های کلمه اصل

- اصل (ریشه + تبار) اصول (ریشه ها) اصیل (نجیب + خانواده دار)
 آصال (هنگام غروب) اصالت (نجیب بودن) اصالت (از طرف خود)
 استیصال (در ماندگی + بیچاری) استأصل (در مانده + بیچاره)

۵۸ وابسته های کلمه وصیت

- وصیت (سفارش) وصایا (سفارشها) وصیتی (جانشین) اوصیاء
 (جانشینها) ایصاء (سفارش کردن) موصی (سفارش کننده)
 موصی که (کسی که درباره اش وصیت کنند) موصی به (مال یا کار مورد وصیت)
 توصیه (سفارش کردن) تواصی (بهم وصیت کردن)

نکته ۴۷ (املائی) متصل نوشتن موصوف و صفت و مضاف و
 مضاف الیه فارسی در صورتیکه موصوف یا مضاف مکسور باشد جایز نیست
 مثل گلِ سُرخ و صرفِ نظر ولی اگر موصوف و صفت یا مضاف و مضاف^{الیه}
 تشکیل اسم مرکب بدهند و علامت کسره اضافه در بین آنها نباشد بهتر است که
 متصل نوشته شوند مثل گلبرگ - صاحب دل - نیکبین - نمکدان - سرایدار
 جوانمرد - گلزار - حوضخانه مگر در صورتیکه رسم الخط یا تلفظ آنها سخت
 و بد نما شود مثل مال اندیش - دوخته فروش - بهت آور - رقت انگیز
 سؤال ۲۹ (انشاء) شرحی در اطراف این پند بنویسید

سحر خیز باش تا کامروا باشی

نوشته سی ام

سعادت

سعادت (۱) بر ضد شقاوت (۲) از اعظم نعم (۳) و آلاء و موهب
 و عطایای قادر حق سبحان و هدف (۴) و غایت آمال قاطبه آدمیان است
 ولی برای درک این نعمت عظمی و عطیه کبری هر کس طریق انتخاب کردن

صوب بسیار است دسته ای کثرت مال کثنت و متاع و حطام و ضیاع و عَقاً
را سعادت پنداشته در راه حصول بدن از سر جهان میکند زند زمره ای علو نسب و
عظمت شأن و مقام پدر و مادر و اقارب و اقوام را مایه سعادت و مباهات
دانسته و بدان نیازمند و بیاباند

فرقه ای صباحت منظر و ملاحات سیما و منجبر (۵) و طره (۶) زلف مشکین و دقن (۷)
و غضب (۸) سیمین و عارض (۹) و عذار (۱۰) نمکین و خط و خال نازنین را موردت خوشبختی
و سرفرازی تصور نموده آنرا حلال مشکلات و مفتاح فتح هر مفضل (۱۱) و مُخلقی (۱۲)
میسند ارند و بدان متکی و مستظهر میشوند گروهی اعزاز مشاغل همه و مناصب عالی
و رتب (۱۳) سامیه (۱۴) را بهترین وسیله افتخار دانسته برای نیل بدان از
تثبث و تمکک بهر حشیش (۱۵) و ذریعه و وثیقه خودداری نمیکند و از ارتکاب
هیچ ذمیمه و رذیله ای مضایقه و محاطه نمیورزند

جامعتی اقتباس و اقتناء علوم و صنایع و حرف را یگانه وسیله ارتقاء و اعتلا
بذروه سعادت پنداشته در راه تحصیل آن بذل مساعی و اهتمامات کافی میکنند -
گروهی ترکن رذائل و کسب فضایل و محامد و محاسن و خدمت بخلق و خداکاری
در راه مصالح ملک و ملت مخصوصاً اجتهاد در تهیه و تعبیه و وسایل رفاه و فراغ

درماندگان را مانند تائیس مدارس و احداث بیمارستانها و بیمارستانها و
 دارالرضاعه ها (۱۶) و سایر مؤسسات عام المنفعه بالاترین بواعث و وسایل
 سعادت و جلب مرضات حق دانسته و در این راه از بذل جان و مال و صرف
 همت و نهمت تصور و ایهال و فقور و تهان و تکاؤس (۱۷) و تکاؤل (۱۸) نمیکند
 بل بیاغ و جغد بویانه تاخته است هر کس بقدر همت خود خانه ساخته است

معانی لغات مشکله نوشته سی ام

(۱) خوشبختی (۲) بدبختی (۳) نعمتها (۴) نشانه + آخرین ارزو (۵) ظاهر
 + وسیله آگاهی (۶) پیچ و تاب (۷) چانه (۸) زیر گلو (۹ و ۱۰) چهره (۱۱)
 شکل و پیچیده (۱۲) بسته + گره خورده (۱۳) مقاصد + مفروش رتبه (۱۴)
 بلند مقام (۱۵) گیاه (۱۶) شیر خوار گاو (۱۷ و ۱۸) اظهار تنگی و تنگی
 ۵۹ وابسته های کلمه صَوْن

صَوْن و صیانت (نگهداری) صائن (نگهدارنده) مَصُون (نگهداری شد)
 تَصَوْن (خودداری + نگهداری)
 ۶۰ وابسته های کلمه رُغْب

رُغْب (ترس) مَرُوب (ترسیده) اِرْعَاب (ترساندن)

۱۰ وابسته های کلمه هَوَل

هَوَل (ترس + دشواری) اَهْوَال (ترسها + دشواریها) هائل و هائله
(ترسناک) اِهْلَه و هَوِيل (ترساندن) هَوِيل (ترساننده)

۱۱ وابسته های کلمه حَوَل

حَوَل (کناره توانائی + یازده ماه قمری) حال و حالت (چگونگی) احوال
و حالات (حالتها) حائل (فاصله + جداکننده) اِحاله (تغییر حال)
+ واگذار کردن (تحویل) (واگذارکننده) مُحال که (کسی که برای او حواله دهند)
مُحال علیه (کسی که باید وجه حواله را بپردازد) مُحال (نشدنی) مُحالات
(جمع مُحال) تحویل و واگذار کردن + تغییر دادن) مُحَوَّل (واگذارکننده +
تغییر دهنده) مُحَوَّل و مُحَوَّلَه (واگذار شده + تغییر داده شده) تَحْوِيل (تغییر یافتن)
تَحْوِلات (جمع تحویل) اِسْتِحَالَه (از حالی بچالی تغییر کردن) مُسْتَحِيل (تغییر پذیر
+ نشدنی) حَوَل (لوح بودن + دوین بودن) اَحْوَل (لوح + دوین)
حوالی (اطراف) حَوَالَه (نوشته + برات + واگذار شده)

۱۲ وابسته های کلمه حِيلَه

حِيلَه (چاره + نیزنگ) حَيْل (چاره ها + نیزنگها) اِحْماله و اِحْتِمَال

(چاره جوئی + فریب دادن) مُجِیل و مُحْتال (چاره اندیش + فریب دهنده)

حَلُولَه (فاصله شدن میان دو چیز)

نکته ۵۶ (انشائی) یکی از غلطیهای مشهور آنست که برای یک ام در فارسی دو علامت وحدت ذکر میکنند یعنی در اولش عدد یک و در آخرش ضم ایام وحدت در میآورند و میگویند یا مینویسند یک مردی یک روزی یک کار کرد و در صورتیکه باید گفته یا نوشته شود یک مرد یک روز یک کار کرد (انشاء متوسط) یا مردی روزی کاری کرد (انشاء عالی)

سؤال سی ام (انشاء) مفاد این شعر شیخ سعدی را شرح دهید
 بر مردی که ملک سمرزمین نیز زد که خونی چسکد بر زمین

و

بجان زنده دلان سعدی که ملک وجود نیز زد آنکه دلی راز خود بیازارد

۵۶ وابسته های کلمه حَدَث

حَدَث (واقع شدن کاری برخلاف عادت و طهارت + گرفتاری)

أَحْدَاث (جمع حَدَث) حُدُوث (واقع شدن + تغییر کردن) حَادِث و

حَادِثَه (واقع شوند + تغییر پذیر) حَوَادِث (واقعه ها) اِحْدَاث (از نو ساختن)

مُحَدَّث (نوساز + تغییر یافته) حَدَّثْتُ (اول هر کار - اول جوانی)
 حَدِيث (گفتار + آنچه از قول پیغمبر یا امام نقل شود) اُحْدُوْثَه (بعضی حدیث)
 احادیث (جمع اُحْدُوْثَه) سَمْعَ حَدِيث (گفتن حدیث) مُحَدِّث (گوینده حدیث)
 مُحَدِّثِيْن (حدیث گوینان) مُحَادَثَه (با هم سخن گفتن) حَدَثَان (تغییر کردن)
 بلا و گرفتاری) مُسْتَحْدَث (تغییر یافته)
 ۶۶ وابسته های کلمه سَقُوْطُ

سَقُوْط (افتادن از بلندی) سَاقِط (افتاده + فرود آمده) سَقَطَ جَنِيْن
 (مردن بچه پیش از تولد) سَقَطَ (دُرُشْت + ناسزا + تلف شدن) مَسَقَط
 (جای افتادن + نام شهریت) مَسَقَطُ الرَّاس (جای تولد) اِسْقَاط
 (انداختن) تَسَاقُط (پی در پی افتادن)

۶۷ وابسته های کلمه هَبُوْطُ

هَبُوْط (فرود آمدن + برعکس صعود) هَابِط (فرود آورنده) هَبِطَ (فرودگاه)
 ۶۸ وابسته های کلمه خَطَا

خَطَا (گناه + لغزش + برضه ضوَاب) خَاطِي (خطا کار) خَطِيْئَه (گناه)
 خَطِيْآت و خطایا (گناهها) مُخْطِئ (خطا کننده + برعکس مصیب)

تَحْطِئَه (کسی را خطاکار دانستن + مسخره کردن) تَحْطِئِي (خطاکردن)

۶۹ وابسته های کلمه عَصَلَه

عَصَلَه (ماهچ) عَصَلَات (ماهچها) مُعَصِّل (مشکل) مُعَصِّلَات (مشکلات)

۷۰ وابسته های کلمه ثَبَّت

ثَبَّت (یادداشت کردن) ثَبَات (پایداری) ثُبُوت (بیتین پیوستن)

ثَابِت (پایدار + بدون شک) اثبات (ثابت کردن) نُثِبِت و

نُثِبَتِه (ثابت کننده) نُثِبِت و نُثِبَتِه (ثابت شده) تَثْبِيت (پایدار

کردن) تَثْبِيت (پایداری + ایستادگی)

۷۱ وابسته های کلمه سَحَر

سَحَر (جادو) سَاحِر (جادوگر) سَاحِرِيَن و سَحَرَه (جادوگران) سَحَر

(بامداد) آسَاحِر (سحرها)

۷۲ وابسته های کلمه صَهْر

صَهْر (داماد) مُصَاهِرَت (دامادی)

۷۳ وابسته های کلمه ظَهْر

ظَهْر (پشت + کمر) ظُهور (آشکار شدن) ظَاهِر و ظَاهِرَه (آشکار)

آظَر (آشکارتر) ظمیر (پشتیبان + کمر بند) اظہار (آشکار کردن)
 مظہر (آشکار کننده) مظہر (محل ظهور + وسیلہ ظهور) مظاہر (جمع مظہر)
 مظاہرت (پشت پشت ہم دادن) مظاہر (پاک کننده) تظاہر (خود
 نمائی + اظہار خلاف حقیقت) تظاہرات (جمع تظاہر) استظهار (پشت
 مستظهر (پشت گرم) ظہار (رویہ لباس + برعکس بطانہ کہ معنی آستر
 لباس است) ظواہر (جمع ظاہرہ بمعنی آشکارا) ظہر (وسط روز)

۷۴ وابستہ های کلمہ زہر

زہر و زہرہ (گل - شکوفہ) زہور و ازہار (گلہا + شکوفہ) زہرہ
 (نام ستارہ ای است) زہیر (نام شخص) زاہر و زاہرہ (روشن)
 ازہر (روشن و خوش نما) زہراء (روشن + مؤنث ازہر)

۷۵ وابستہ های کلمہ ظہر

(پاکتر)
 ظہر و ظہارت (پاک + ضد نجاست) ظاہر و ظاہرہ (پاک) اظہر
 ظہور (پاک) اظہار و ظاہرین (پاکان) تظہیر (پاک کردن) مظہر
 و مظہرہ (پاک کننده) مظہرات (پاک کنندہا) مظہر و مظہرہ (پاک شد)
 مظہرہ (وسیلہ پاک کردن + آفتاب)

۷۶ وابسته های کلمه کَوُث

کَوُث (آلوده شدن) تَلَوُث (آلوده کردن) مُلَوُث (آلوده شده)

۷۷ وابسته های کلمه غَفَلَت

غَفَلَت (بیخبری) غافل و غافله (بیخبر) اِغْفَال (گول زدن)

مُغْفَل (گول زدن + گول خورده) غَفْلَه (نامان + بدون خبر)

۷۸ وابسته های کلمه قَهْلٌ

قَهْلٌ (بند) اَقْهَال (بندها) مُقَهَّل (قفل شده) قافله (کاروان)

قَوَافِل (کاروانها) قُفَيْدَه (نمازی است مستحب)

۷۹ وابسته های کلمه زَجْرٌ

زَجْرٌ (سختی + جلوگیری) زاجِر و زاجِرَه (زجر دهنده) اِنْزِجَار (رنج کشیدن +

منع شدن) اِنْزِجَارٌ (رنج کشیده + منع شده)

۸۰ وابسته های کلمه ضَجِرَت

ضَجِرَت (دلشکی + رنجش) ضَجِر (دلشک + رنجیده) اِنْضِجَار (دلشک شدن

رنجیدن) اِنْضِجَار (رنجیده دلشک)

۸۱ وابسته های کلمه هَاتَمٌ

هَتم (قصد + اندوه) هُموم (اندوهها) همت (قصد + توانائی) هَتم
 (جمع همت) اَهتم (واجبتر + بهتر) اَهَمیت (قابل توجه بودن) اِهتام
 (کوشش) اِهتِمات (کوششها) اَمّه (گزنده) هَوام (گزندگان)
 هَموم (غلیظ) هَتم (قابل توجه و بزرگ) هِمات (کارهای بزرگ) هَمام
 (بزرگ قوم + دلیر + نام شاعری است)

۱۸۲ وابسته های کلمه حَصانت

حَصانت (محکم) حَین (محکم) حِصْن (قلعه + پناهگاه) حُصْن
 (قلعه + پناهگاهها) اِحْصان (زناشویی + خودداری از گناه) مُحْصِن
 (مرد زن دار) مُحْصِنه (زن شوهر دار) مُحْصِنین (مردان زن دار)
 مُحْصِنات (زنان شوهر دار) تَحْصین (محکم کردن) تَحْصُن (پناهنده شدن)
 مُتَحْصِن (پناهنده) مُتَحْصِنین (پناهندگان) اَخْصَن (محکمتر) حِصان
 (اسب نر)

۱۸۳ وابسته های کلمه حَذَر

حَذَر (پرهیز کردن) حاذِر (پرهیزکننده) حَذِر (بسیار پرهیزکننده)
 مَحْذُور (پرهیز داده شده) تَحْذیر (پرهیز دادن)

۸۴ وابسته های کلمه حَضَر

حَضَر (در شهر بودن + ضد سفر) حُضُور (حاضر بودن + ضد غیاب) حاضِر
 (ضد غایب) حاضِرین و حُضَر (جمع حاضر) حضرت (آستانه مقام و
 شخص بزرگ) حَضَرَات (جمع حضرت) اِحْضَار (حاضر کردن) اِحْتِضَا
 (جان سپردن) مُحَضَّر (نزدیک برگ) اَحْضَارَت (شرشینی + مَدَن)
 اِسْتِحْضَار (خبر در شدن) مُسْتَحَضَّر (با خبر) مُحَضَّر (جای حاضر شدن)
 مَحَاضِر (جمع مُحَضَّر)

۸۵ وابسته های کلمه حَظَر

حَظَر (بمانع بر خوردن) مَحْظُور و مَحْظُورَه (منع شده) مَحْظُورَات و مَحْظِیْرَه
 (منع شده ها) حَظِیرَة (باغ + مکان محترم)

۸۶ وابسته های کلمه حَلِیْمَه

حَلِیْمَه (اسباب آرایش) حَلِی (جمع حَلِیْمَه) تَحَلَّى (آرایش یافتن)
 مُتَحَلَّى (آرایش یافته) تَحَلِّیْمَه (آرایش دادن) مُتَحَلَّى (آرایش داده شد)

۸۷ وابسته های کلمه حَلَاوَت

حَلَاوَت (شیرین بودن) حَلَو (شیرین) حَلَوَاء (شیرینی)

اَعْلَى (شیرنیز) حَلَوَات (چیزهای شیرین)

۸۸ وابسته های کلمه صَفَر

صَفَر (کوچکی) صَغِير و صَغِيرَة (کوچک) صِغَار (کوچکها) اَصْفَر
(مرد کوچکتر) صُفْرَى (زن کوچکتر) تَصْفِير (کوچک کردن) مُصَفَّر
(کوچک کرده شده)

۸۹ وابسته های کلمه وَحْشَت

وَحْشَت (ترس + رم کردن) وَحْش (رم کننده + دد) دُوحَش
(رم کنندگان + ددان) اِيحَاش (ترساندن) مُوحِش و موحِشَة
(ترساننده) تَوَحَّش (رم کردن + ضد تمدن) مُتَوَحِّش (ترسان +
رم کننده + غیر متدین) اسْتِغَاش (ترسیدن) مُسْتَوْحِش (ترسان)
۹۰ وابسته های کلمه بَلِیح

بَلِیح (نمک) اَمْلَاح (نمکها) مَلَاحَت (نمکین بودن) بَلِیح و مِلِیح
(نمکین) اَمِیح (بانه کمتر) تَمِیح (نمک پاشیدن + نمکین کردن)
مُتَمَلِّحَت (با هم نمک خوردن) اَمْلَاح (کشتیان) مِلِیح (نمکدان)
۹۱ وابسته های کلمه هَظْم

بِذَم (ویران کردن) مَادِم (ویران کنسند) مَادِم اللذات (کنایه
از مرگ یا عزرائیل) مَعْدوم (ویران کرده شده) اِنْدَام (ویران شد)
مُنْدِم (ویران)

۹۲ وابسته های کلمه نَخْو

نَخْو (قصه - مانند - سوی - اندازه - نوع) اَنْخَاو (جمع نَخْو) نَاخِی
(داندۀ نَخْو) اَنْخَاو (نخودانها) نَاخِی (طرف - بخش) نَوَاحِی (جمع)
نَاخِی (نَخْوِی) نَخْوَان (نخودان)

۹۳ وابسته های کلمه نَهَى

نَهَى (بازداشتن) نَاهِی و نَاهِیَه (بازدارنده) نَوَاهِی (بازدارنده ها)
نَهَاوَم (نهایت) اَنْهَاء (آخر) اِنْهَاء (خبر دادن) نَهْنِی (خبر دهند +
جاسوس) مَنَهَنی و مَنَهَنیه (نهی شده) مَنَهَیَات و مَنَاهِی (نهی شده ها)
اِنْتِهَاء (تمام شدن) اَنْتَهَی (تمام شده + باخبر رسیده) تَنَاهِی (بازخبر رسیده)
نَا تَنَاهِی یا اِلَا تَنَاهِی (چیزی که اندازه و آخرش معلوم نباشد) نَهْنِی (خُرد)

۹۴ وابسته های کلمه قَصْد

قَصْد (آهنگ) قَاصِد (قصه کنسند) پَیْکَت (مقصود) قَصْد کرده شده

مَقْصِد (محل قصد) مقاصِد (جمع مقصد) قصیده (نوعی از شعر)

قَصَائِد (جمع قصیده) اِقْصَاد (صرفه جوئی) مُقْصِد (صرفه جو)

۹۵ وابسته های کلمه فساد

فَسَاد (تباہی) فاسد و فاسده (تباہ) آفند (تباہ تر) اِفْسَاد (تباہ کردن)

مُفْسِد (تباہ کننده) برعکس مُصْلِح (مفده) (وسیله تباہی) مفسد

(جمع مفده)

۹۶ وابسته های کلمه فصد

فَصَد (رگ زدن) فاصِد و فِصَاد (رگزن)

۹۷ وابسته های کلمه قَصْر

قَصْر (کوتاهی + کاخ) قُصُور (کاخها + کوتاهی کردن) قِصَر (کوتاه بود)

قاصِر (کوتاهی کننده) قَصِير (کوتاه) قِصَار (جمع قصیر) تَقْصِير (کوتاهی

کردن در کار عمداً) مُقْصِر (تقصیر کننده) اِقْصَار (ساختن بچرکم)

قُصَارِی اُمْنِیت (آخرین حد آرزو)

۹۸ وابسته های کلمه سَم

سَم (زهر) سُموم (زهرها) سَام و سَامَه (زهر دار) مَسْمُوم (زهر آگین)

زهر خورد (مسمم) زهر دان (مسمم و مسامات) زهر و انما + سوزنهای
تسمیم (زهر خوراندن)

۹۹ وابسته های کلمه صتم
صتم (کربودن) اصتم (مردگر) صماء (زن کرب + شک سخت) صتم (لرا)
صمیم (یکدل و مهربان) تقصیم (قصه کردن + یکدل شدن) مصتم (آماؤ)
اصتم (در اصطلاح ریاضی بعد و غیر قابل تقسیم میگویند)

لصتم و

اگر عمری باقی باشد و سعادت و توفیق یار شود در جلد دوم این کتاب را بنمای

بیشتر و مفیدتری راجع باصلاح ائمه و انشا و علاقه مندان خواهیم نمود .

و من الله التوفیق و علیه التکلان - سید محسن خلیف رضوی



کتابخانه
تاسیس